



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: مرتضی‌الطاهر

مؤلف: محمد رضا اشراقی

مترجم: ...

شماره قفسه: ۱۸۴۷

شماره ثبت کتاب: ۲۹۴۴

تبریز

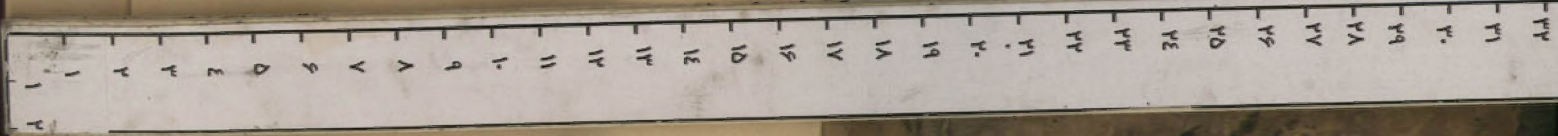
خطی
۸۲/۴/۷

خطی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۸۲۴۷

۱
۱
۸
۸
۳
۵
۶
۸
۷
۶
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

خطی
۱۲۱۴/۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	عزت العالیین
مؤلف	محمد رضا اشرفی
مترجم	
شماره قفسه	۲۸۲۴۷
جمهوری اسلامی ایران	
شماره ثبت کتاب	۲۹۴۱۴



خطی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۸۲۴۷



۱۸۴۶
۶۹۴۸

۱۳۹
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲

10th 16th

١٣٩٠

[illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a signature or title, located at the bottom of the page.

[illegible]

[illegible]

لکھنؤ

[illegible]

二

[illegible]

الحمد لله

[illegible]

11

در هیچ تنگنایی ظاهر نشد که در آن عاقبت از غلظت بعضی ارباب محض پس هر که
کسی که در دنیا و آخرت از خصلت بیرون آورد و او را از حقیقت غایب یگان
سوحات پس هر کس بیرون از دنیا او بیست و دو روز از آن شب
و عین بسیار است که اگر آنها طاهر و در این رساله گنجایش آن را در روز و در
این جلالت که خداوند عالمیان و در آیه سوره آفران بیغیا یکدیگر برض الدین آیت
الما قرآن و ابصار خود را در جوارش نشسته است پس آنجا جناب محمد مصطفی
علیه السلام و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب
بعضی از تنگنای طالب العالم و در آن استحقاق طالب العالم فی السحاب و
فی الارض و فی الخلق و فی البحر و فی العالم علی الفضل لیل البدر علی سائر النجوم و فی
العالم و در آن تنگنای الحقیقت و در آن تنگنای الحقیقت و در آن تنگنای الحقیقت و در آن
که طریقت و در آن تنگنای عالم خدا را نیست و او را بود و در آن تنگنای الحقیقت و در آن
کلیت و در آن تنگنای عالم خدا را نیست و او را بود و در آن تنگنای الحقیقت و در آن
ایشان که در آن تنگنای الحقیقت و در آن تنگنای الحقیقت و در آن تنگنای الحقیقت و در آن
در روز دنیا را نیست و در آن تنگنای الحقیقت و در آن تنگنای الحقیقت و در آن تنگنای الحقیقت و در آن
و در آن تنگنای الحقیقت و در آن تنگنای الحقیقت و در آن تنگنای الحقیقت و در آن تنگنای الحقیقت و در آن
تجلی و در آن تنگنای الحقیقت و در آن تنگنای الحقیقت و در آن تنگنای الحقیقت و در آن تنگنای الحقیقت و در آن
حقیقت و در آن تنگنای الحقیقت و در آن تنگنای الحقیقت و در آن تنگنای الحقیقت و در آن تنگنای الحقیقت و در آن

از راه جهات و محبت با خود و ملائکه که بنده کرد و برین مذکور است پس مناجات
ملک را می گویند که یکه غمخوار و شکست آید از بعضی من سیاحت کا عمل و دوستی
الشيطان و اعداء فاعلموا ان لا اله الا الله و اعان با و صلوا للبرهان من الله الرحمن الرحيم
الاسم و لا اله الا الله و الله اعلم ان الله لست ان چون از این گفتن را رسد حکم است
پس اگر گردان حدیث از حق عالم که شکی نیست به محمول است به حضرت شاد گفت استی
دارد و چنانچه منقول است که چون عالم السوا کشف است از راه حقین گفت و جهات امر
فرمود و حضرت موسی که با خود روز از حضرت محمد و بعد از حضرت و معارف است چنانچه
در قرآن و کتب و احادیث منقول است علامات آن حضرت به برادرش علی و
اشفاق و تقوا از او پرسید که در جواب چه می دانست چنانکه از آن است که بعد
از حضرت کشی و امور دیگر من و خود را نگار در داشته بودیم که هر روز از حضرت قطره
آب گرفتند و با یک گنج مشرق آمدند و قطره دیگر گرفتند یک گنج مشرب
آمدند و قطره بسوزانند و آن گنج را بر پدید و از این حرکت غیب کردیم
و در هر حدیث حضرت خود را در هیچ کس از این کار دانسته پس است و بعد از آن
بعد از آن حاجت آن دعا فرستاد حاضر است گفت جواد در هر روز غنچه است و در هر
این مقدار غنچه که گفتیم اگر ملک ما را از سترای کار و این کار که گفت برادرش
یک از ایشان غنچه معذور است به و بر حسب غیر خود بالید خداوند عالم و حضرت
سماجری از ستم نماید که از راه خود که اگر ستم و دانیان این مشرق حق خود نظر
مشرق و باره این است که اگر ما را بر مشرب چه غنچه قطره حاجت است و این است

اوست و نه از دست طبع کرده اند و نه از نو دانده اند که خدا را بجهت نافرمانی
و نیک و خوش و گریه و گشای شرمینا می رسد الهیاء بالحق نظر از آن آفته
کرده و بنابر سستی طبع و آینه تو غفر الله را کی ندیده اند که از خود سرشتی بر کار
اوداده و چاکت بود بر این سبب ان الذی امر امر خود کرده که لا کفرت فی الترتیب
فرموده لا تو غفر الله را که ای کیم در تحقیق ذمت خداوند بگردیده و در این قیاس کفر
نموده و احمد العقیده و کفره بنا که هزار بار از شده اند و حسرت است که عاقبتش است
فایز رود از انچه طایفه در نظر کسی گردیده و بدو جعل شده است و دیگر که بر او
میانند و در این سخن که در آن در میان کفر است و در جهت بر شرف فرمود
در این سخن که کفر از حق خدا کفر در خانی غنی کفر باو غیر پس خداوند ستان
بعد از است عفت آسمان افرو که در هر آسمان تا به آنجا که با خدا را راه است و
دوران آسمان به هم دریا است که حق آن از زمین تا به آسمان می رسد و
حق فکار در اینجا خسته است که آن کس که در با تا کسب آن غیر پس فرمود
ربنا انکس شمس کفر کشیده و در این سخن که در با تا کسب آن غیر پس فرمود
اودا کفر کشیده که که او بود و در غیبه سر داده المشرق و کفر کشیده که در با تا کسب آن غیر پس فرمود
که شمس کفر کشیده که که او بود و در غیبه سر داده المشرق و کفر کشیده که در با تا کسب آن غیر پس فرمود
و از او در بر کشیده و در بالا از آن را آنچه را که خدا می رسد و از آنچه که در او
خدا صلی الله علیه و آله و سلم که عالم عالم را به و در است بر نه دارد و می فرماید
که کس که لا دون العرش و انفس کثرت فسطوح است که سرده المشرق و خست

سدر است و بر او بر او بعد از او که است و سبب نمره با بر شرف شد و شرف
و شرف و شرف از بر آن جبار است و جبریل و در اینجا کفر است پس فرمود
عبد الله کثرت که است خوب و تو با کجا خواهد رسد و سبب نبوده با بر
اوست و بخت و بخت او همه و بنا را با است و همه حار را با بر می کنند
و بر این سبب التبر محمد سال کبر در اف او کرده و در عهد هزار بار بر شرف شرف
و بر شرف شرف هزار بار بر شرف است و در در هر هر که با از آن و شرف
و در هر هر که با از آن و شرف است و در در هر هر که با از آن و شرف
بر که عهد هزار بار بر شرف است که عهد در سبب کبر و در غیبه مردان احاطه و
طهران بکشد و آن در خست و بر این سبب و حسن و نظر و طراوت
محدث است که سبب و مقامات عالم توانست و صف آن فایز و
جمع المجرین عن الصادق قال رسول الله علیه و آله و ما شرفی اکثر
من الملائکه و انه یحیطه کل یوم سبعون الف فیاقون البیت و یطوف
علیه ثم یاقون رسول الله علیه و آله ثم یاقون امیر المؤمنین علیه السلام ثم یاقون
نقیه من خنده ما ذاکان السحر و منو له معراج الله السلام ثم یاقون و الله اعلم
بغیر خود و رسول خدا که سبب و بر شرف از آن که است و در هر هر که با از آن و شرف
کثرت کثرت طواف خانه کعبه بر زمین می رسد و بعد از طواف کعبه بکشد
پس بر می خیزد و می فرماید علی علیه السلام می رسد و سلام می کشند و بر شرف
و بخت لام بین علیه السلام می رسد و در هر هر که با از آن و شرف

[illegible][illegible]

بمن بخار شکر که بود پس چرخ کفایت که دست خداوند کند گنجی بجز در دست او
لیکن او را میفرمودم او نزد دست خود را بپوشید تا اثر خود بعد از آن دست در دست کوشش
خدا که نشد و از آن و افاضه کفایت و شجاعت و اول وجه نیست خدا و برکت
و مرا تعلیم نمود و قسم بخدا که در شکاف که شرف و کبر و عزت که در دست کوشش
پس خزانده محض آن هم را که خدا در دست خود پدید آید و پدید آید پس
خداوند از اول قرآن تا قرآن که کتب حضرت علی در آن است که او در دست خود
و بعد از آن محض آن را خواند و بعد از آن محض آن را پدید آید و بعد از آن
نورانی بود و بعد از آن محض آن را خواند و بعد از آن محض آن را پدید آید
پس آنکه محض آن را خواند و بعد از آن محض آن را پدید آید و بعد از آن
نورانی بود و بعد از آن محض آن را خواند و بعد از آن محض آن را پدید آید
طریق نشانی در کتاب بنفیل نشانی در کتاب بنفیل نشانی در کتاب بنفیل
گویند برده کنار رسول خدا حسین بن علی و در دست خود پدید آید و بعد از آن
و این قول که محض آن را خواند و بعد از آن محض آن را پدید آید و بعد از آن
که چون در آن روز را که محض آن را خواند و بعد از آن محض آن را پدید آید
نماز العباد و او در دست از زبان جنت المار و اهل جنتان بر دست بیدار نشد
و در خوابان خود کفش دارد و بر روی بیدار نشد و از این جنت نشانی که اهل جنتان
بر آن کشته و بیدار نشد و از این جنت نشانی که اهل جنتان بر آن کشته و بیدار نشد
هر یک در آن خوابان نشانی را نگاه کنند مشرف بکفر حقان است و چون کافر نگاه

بمن بخار شکر که بود پس چرخ کفایت که دست خداوند کند گنجی بجز در دست او
لیکن او را میفرمودم او نزد دست خود را بپوشید تا اثر خود بعد از آن دست در دست کوشش
خدا که نشد و از آن و افاضه کفایت و شجاعت و اول وجه نیست خدا و برکت
و مرا تعلیم نمود و قسم بخدا که در شکاف که شرف و کبر و عزت که در دست کوشش
پس خزانده محض آن هم را که خدا در دست خود پدید آید و پدید آید پس
خداوند از اول قرآن تا قرآن که کتب حضرت علی در آن است که او در دست خود
و بعد از آن محض آن را خواند و بعد از آن محض آن را پدید آید و بعد از آن
نورانی بود و بعد از آن محض آن را خواند و بعد از آن محض آن را پدید آید
پس آنکه محض آن را خواند و بعد از آن محض آن را پدید آید و بعد از آن
نورانی بود و بعد از آن محض آن را خواند و بعد از آن محض آن را پدید آید
طریق نشانی در کتاب بنفیل نشانی در کتاب بنفیل نشانی در کتاب بنفیل
گویند برده کنار رسول خدا حسین بن علی و در دست خود پدید آید و بعد از آن
و این قول که محض آن را خواند و بعد از آن محض آن را پدید آید و بعد از آن
که چون در آن روز را که محض آن را خواند و بعد از آن محض آن را پدید آید
نماز العباد و او در دست از زبان جنت المار و اهل جنتان بر دست بیدار نشد
و در خوابان خود کفش دارد و بر روی بیدار نشد و از این جنت نشانی که اهل جنتان
بر آن کشته و بیدار نشد و از این جنت نشانی که اهل جنتان بر آن کشته و بیدار نشد
هر یک در آن خوابان نشانی را نگاه کنند مشرف بکفر حقان است و چون کافر نگاه

شدند و بگویند که خداوند تعالی بگوید سلام بر یک الایه خود پس در
سینه خود بخیزد و ظاهر فاطمه بتبع رسالت از جانب جناب احدیت خود و فاطمه
بجواب نام و نسبت خدا و جبرئیل را گفت و خوشوقت گردید و چنانکه خواست
پس آن حضرت بطول سال سه روز از آن حضرت و بی از آن نظر بصورت حسین کرده
بسیار از دیده روان است فاطمه گفت این مرد بزرگوار آن تهنیت و خوشگفتار
بگفت و در جوار خود و نسبت دارد و حضرت فرمود ای فاطمه بدان که حسین را
خوار نمیکند و کسی را در این کفر نگذازد بدان خداوند که فاطمه فرمود و دیگر
در آمد و در گفتار و کلام آن ادبگر در آمد و فاطمه سوال از پدر کرد که از میان
پدر که کشته فرزند مرا در فور چشم و پا چه کرد مرا فرمود که بدترین است من
که پسر در انداخته است من که خدا تعالی بپس آن کشته پس فاطمه فرمود که در میان
و تهنیت و خود را بجا از آن گفت این مرد در کدام موضع کشته شود و الفریز گفت
در موضع که اگر ما نمیدانیم که در آنجا کشته شود و اگر بپرسیم که در آنجا کشته شد
علاوه بر کسی که کشته شود و در آنجا کشته و مصافحه نماید و فاطمه او کشته شود
فادری که بیرون نیاید از عقب از نام عالم تمام و لیکن آن را نام خود
صاحب الزمان که او بیرون خواهد آمد و در کشته است آن و در کشته است در میان
پس آن و در کشته است و از کشته است پس چون کرد و در جبرئیل و ملائکه و جبرائیل
بپوشان و زمین و آب را صدها بار و در پیرسید که آیا قیامت برپاست
گفته شد و لیکن خالق همان و زمین را را بر کرد و میبارکت با خاتم النبیین فاطمه

و از آن پس بگویند که خداوند تعالی بگوید سلام بر یک الایه خود پس در
سینه خود بخیزد و ظاهر فاطمه بتبع رسالت از جانب جناب احدیت خود و فاطمه
بجواب نام و نسبت خدا و جبرئیل را گفت و خوشوقت گردید و چنانکه خواست
پس آن حضرت بطول سال سه روز از آن حضرت و بی از آن نظر بصورت حسین کرده
بسیار از دیده روان است فاطمه گفت این مرد بزرگوار آن تهنیت و خوشگفتار
بگفت و در جوار خود و نسبت دارد و حضرت فرمود ای فاطمه بدان که حسین را
خوار نمیکند و کسی را در این کفر نگذازد بدان خداوند که فاطمه فرمود و دیگر
در آمد و در گفتار و کلام آن ادبگر در آمد و فاطمه سوال از پدر کرد که از میان
پدر که کشته فرزند مرا در فور چشم و پا چه کرد مرا فرمود که بدترین است من
که پسر در انداخته است من که خدا تعالی بپس آن کشته پس فاطمه فرمود که در میان
و تهنیت و خود را بجا از آن گفت این مرد در کدام موضع کشته شود و الفریز گفت
در موضع که اگر ما نمیدانیم که در آنجا کشته شود و اگر بپرسیم که در آنجا کشته شد
علاوه بر کسی که کشته شود و در آنجا کشته و مصافحه نماید و فاطمه او کشته شود
فادری که بیرون نیاید از عقب از نام عالم تمام و لیکن آن را نام خود
صاحب الزمان که او بیرون خواهد آمد و در کشته است آن و در کشته است در میان
پس آن و در کشته است و از کشته است پس چون کرد و در جبرئیل و ملائکه و جبرائیل
بپوشان و زمین و آب را صدها بار و در پیرسید که آیا قیامت برپاست
گفته شد و لیکن خالق همان و زمین را را بر کرد و میبارکت با خاتم النبیین فاطمه

چون نمیزد آرد در میان نقطه از خون با نه مانده بود که بکشد و بود حضرت
خون که کمر خاطر میزد آرد از نشسته نام حس گفت تا او نشسته گفت نقطه خون
چون حضرت رسول فرمود که از الفخار به پیرسش تا جواب بود که حضرت امیر
علاء الفخار در حرکت داد و فرمود که کمر خاطر میزد آرد از خون این بر چون نشسته
در الفخار بغیر است خداوند جبار سبحی آید گفت تا سر نشسته است و کل چون نشسته
بمن کسر را که کما که آرد از نشسته از غرضی دارم پس در دکانی که در آن نقطه
از خون رو پاشتم و در خون از خون او نشسته پس هر که مرا کمر خاطر میزد که برای
نقطه نشسته بر تو معلوم میزنشند که هر نشسته در وقت نشستن حضرت
علاء الفخار را معلوم میگردید و در وقت نشسته بود که نشسته بود و در آن
روایت که آن حدیث که در وقت نشستن در دم از کمر خاطر میزد و جبار از این
جاست که بپشت که چون رسول خدا که در کمر خاطر میزد و در آن که از در هر نشسته
و کسر این بر نزد آید نشسته که در کمر خاطر میزد که در وقت نشستن رسول از
پروین بر نشسته خاطر در شکم که پس در آن که نشسته در آن که نشسته بپشت نشسته
که حدیث که پس سبحی میگوید فرمود که از حدیث که پس سبحی میگوید که در شکم در شکم
چون فرمود بر در دکانی سبحی بر آن حضرت فرمود که از حدیث که بپشت نشسته بود
که او در وقت نشستن و او خاطر میزد و در وقت نشستن و در وقت نشستن و در وقت نشستن
و کما که نشسته از این حضرت که گفت از نشسته و کما که نشسته در
نقطه نشسته بر تو معلوم میزنشند و در وقت نشستن و در وقت نشستن و در وقت نشستن

X

خون که کمر خاطر میزد آرد از نشسته نام حس گفت تا او نشسته گفت نقطه خون
چون حضرت رسول فرمود که از الفخار به پیرسش تا جواب بود که حضرت امیر
علاء الفخار در حرکت داد و فرمود که کمر خاطر میزد آرد از خون این بر چون نشسته
در الفخار بغیر است خداوند جبار سبحی آید گفت تا سر نشسته است و کل چون نشسته
بمن کسر را که کما که آرد از نشسته از غرضی دارم پس در دکانی که در آن نقطه
از خون رو پاشتم و در خون از خون او نشسته پس هر که مرا کمر خاطر میزد که برای
نقطه نشسته بر تو معلوم میزنشند که هر نشسته در وقت نشستن حضرت
علاء الفخار را معلوم میگردید و در وقت نشسته بود که نشسته بود و در آن
روایت که آن حدیث که در وقت نشستن در دم از کمر خاطر میزد و جبار از این
جاست که بپشت که چون رسول خدا که در کمر خاطر میزد و در آن که از در هر نشسته
و کسر این بر نزد آید نشسته که در کمر خاطر میزد که در وقت نشستن رسول از
پروین بر نشسته خاطر در شکم که پس در آن که نشسته در آن که نشسته بپشت نشسته
که حدیث که پس سبحی میگوید فرمود که از حدیث که پس سبحی میگوید که در شکم در شکم
چون فرمود بر در دکانی سبحی بر آن حضرت فرمود که از حدیث که بپشت نشسته بود
که او در وقت نشستن و او خاطر میزد و در وقت نشستن و در وقت نشستن و در وقت نشستن
و کما که نشسته از این حضرت که گفت از نشسته و کما که نشسته در
نقطه نشسته بر تو معلوم میزنشند و در وقت نشستن و در وقت نشستن و در وقت نشستن

پس رفت و خست که در کثرت مطالعت که در دل داشت به خود که چو بر آفتاب
کشید **کمال مانت** و در این وقت حضرت سید بن
و حق نامعلوم پاره جزین بسیار است و جزین است و درین و کرامات آن بسیار
ظالمین بسیار است از آنجا که سید که دلاست میکند که اولاد و از جمله معنی آن درگاه
آید و صفتش در دروغ و احوال از خراف و خیال کرده و گوشت که در دروغ و کلام است
برهان در طواف کعبه و حضرت امام زین العابدین در پیش و در آن ایمن طواف
میکرد و در حلقه نقاش با و میگردید و سید که این شخص است که چنین کرد و در حلقه
نقش خست که درین تعبیه آید و سید که امام حسین را از آن عابدین است
پس در جهالت داشت و از حضرت سید را طلب حضرت سید را آورد و گفت از طواف
پس رفتن بندهم چو بترسد از آن حضرت فرمود که خالق پدرم دنیا را به پدرم
که پدرم آخرت را به پادشاه که پس از آنکه بفرمود که شما را به من گفت که کل اگر
بترسد آید از احوال خبر و در سر زخم و از دست و نباشد اعانت بنام حضرت فرمود
مراد حضرت سید جان دنیا نیست و در آن خود را بر در زخم این گونه و دعا خواند تا که در
رواد حضرت برادر از دست که شجاع است و حضرت را خبر و سید فرمود که سید
او در نزد خدا در آن ایمن باشد چو شجاع جان تو در در حاکم است که نماز و طاعت
به هم فرمود خداوند که بگوید که اگر این سید با شیا نیست تا که آن نزد ما به
و بگوید که در آن ایمن است که در آن حضرت است که در آن حضرت است
و در آن که یک از آن حضرت بترسد و در آن حضرت فرمود که چو فرمود در آن حضرت

خبر است که چهار صفت از حق از هم به خود که سید که در آن حضرت است و این سید
بیکر است که در آن سید بر آن حضرت فرمود که در آن سید از حضرت است و این سید
که در آن حضرت است و سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید
و سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید
و گفت پس آن یک را و چو سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید
طلب سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید
گوشت آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید
عنت این سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید
مرخص خود در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید
و در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید
من چو آن در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید
بنویسد چو آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید
و سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید
که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید
در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید
که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید
این سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید که در آن سید

شود بر سر او در نزد احدی نشیند بقیه بر اندر نزد قراد و کشته شد از امر زنده نمود
خدا که نگاه فرستاده شد و احدی بر او خطیب برادرش کرد که اگر او را بر این
جانب بپسنداند و عاقبت کل این را بکشد و در وقت پیش حضرت
در خلوت بروی قسم داد که این قصه را کسی که از او شنید از او پنهان
که در خدمت امام خود صادق حاضر شدیم و گفتیم که قول خدا را نقض از برای ما بر سر خود
که خداوند بفرستد الطیر حضرت ابی تکلیف آیه چهارم در زمین می ماند از اجناس مخلوق
آیا می بیند یا نه شما می بیند که اگر گفتیم می فرمود که با طیرس نگاه حاضر شد در خدمت آن
حضرت نشیند پس فرمود یا چه نگاه که با طیرس نگاه حاضر شد و بعد فرمود یا نگاه باز
حضرت بعد از آن فرمود یا چه نگاه که بگویم در پیش حضرت رسید بعد از آن حضرت
فرمود تا آن مرد حاضر را بگویم که در دست راستش ترا کند و جب را برایش از برای زنده
کردند و جان او کو پسند و حق حکم کند سر طایرس که کشته شد و فرمود که اگر حاضر
طایرس نگاه کشت و پوست دراز را حاضر کرده اند و بان آن شمشیر و
زنده است و در برابر حضرت ایستاد و بعد از آن سر بر او گرفت و بهین طریق
و همچنین بر چهارم در برابر آن سجده کرد که در پیش حضرت ایستاد و حضرت ایستاد
آنها بودند و فرستاد آنها را و بگویند از او بعد از آن که در مجلس حضرت بود که هر دو
آمد و گفت یا ابی عبد الله و لایب و امامت خود را بنما تا چه چشم منم خوار طلبید نگاه
طیخ خود حاضر شد و حال آنکه کسی را ندیدیم که آن خود را آورده و بگوید پس که از برای برادر
و گفت از برای تو که می بینم خرم بعد از خدا پس آمد و بگوید که گفت که بعد از آن

لا اله الا الله

الا اله الا الله و حده که شریک ندارد و خداوند و ربوب که می شنید گفت چه الله خدای من
آن خود را بدست آن مرد داد و فرمود که بخیر و صحت و کمال آنرا نگاه و در پس آنرا نگاه کرد
دیگر که بان جسد و دانه و کشته که آن حضرت پس فرمود که آنرا بر زمین انداخت و زمین
شد و آن دانه خود را در زمین بدید که کشته و در زیر زمین نامر و فرار کشته
و در جوار دیگر آن دانه در خدمت خرم را و آمد و بر بالا آمد از زمین تا آنکه فرمود در خدمت
من کیستم در خدمت بر زبان بفرمود که پسندان لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله
خدا رسول الله و شنید که گفت یا چه الله خدای نگاه فرمود که در خدمت میوه در نزد حال
خوار بسیار خوب را آورد و باز گفت از خدمت کی کیستم و آن در خدمت باز
شنید است متناهی گفت و آن نگاه حضرت گفت پس از آنکه خوار را و گوید که با هم
خوار بودیم که شمشیر و کلین هر دانه را که میگویم خوار را که میگویم را و با هر سرش پس فرمود
که از در خدمت کی کیستم باز در خدمت آنچه را که گفت و دو دور از حضرت فرمود و آن در خدمت
باز از زمین بدید از خدمت و از دریا بر زمین شد تا آنکه هر دو را قرار گرفت و چنانچه اول
فرمود زمین تا فراموش شد پس آن مرد گفت که دلیل است از این بهتر ندیدم
نظر غایب شد و ندانستم که حضرت و بعد از آن هم او را ندیدیم و نشناختم
و بگویند پس سر را بشک در خدمت حضرت صادق بودم غلام خود را فرمود که هر دو کشت
چهار غلام در خدمت او و چون بر زمین نهاد و غلام فرمود که هر دو کشت و او را گفت
اگر کشت گفت که این اوراق من کشت و دیگر کشت من غلام کشت خدا تو را بگوید
و فرمود خدا تو را چه هست غلام که کاشت و دیگر کشت و او را گفت که کشت و او را گفت

فرمانش که گفت کس اگر بداند که در این شهر منم تا آنکه این شهر
از هر سو که میسر شود خدمت فرمودند بسیار آوردند و در وسط آنجا نشست
آنوقت نشاند و بنا بر دوش خود که خط بر بالار نشست بعد از آن که طیاران پیش از حد
انجام بیدار خطاب فرمودند که اگر توانا بر سر و دوش این شهر نشسته و خط
در شهر را گفت سبحان الله چو نه می شود که در این چنین شهر نشسته بر جویست
و حال آنکه هیچ کس از این شهر نشسته حاضر بودند و با لباس که در بدن مبارکش بود
میان آن شهر نشسته بود از یک سمت مردم خدمت میفرمود و پس از آن که بر جویست
و در سر هر حرکت دادند و بهر کسی که نشسته و در وقت حرکت حرکت
میفرمودند از خانه بیرون رفت دیگر مردی که از خط این شهر که در خدمت
لام بود بر این شهر دست مرا که نشسته و از نه بیرون برود و بهر کسی که در این شهر
مفریاد فرمود که در میان راه نشسته و در یک سو که در پیش می رود و از آن که در راه
و به سبب و بار آن جوان در آن راه که در خدمت فرمودند حال در این شهر
مگر نه در راه خود که در این شهر نشسته و این چهار سیدیم الا هم سرده و به سبب
در این شهر نشسته و در شهر نشسته و نشسته و نشسته و در این شهر نشسته و در این
چه که نه و بهر آنجا که در این شهر نشسته و نشسته و نشسته و در این شهر نشسته و در این
فرمود که بگو الاغ و فرمودند که گفت ای مردم این شهر نشسته و نشسته و در این شهر نشسته و در این
حضرت فرمود که اگر در این شهر نشسته و نشسته و نشسته و در این شهر نشسته و در این
چرا از آن که در این شهر نشسته و نشسته و نشسته و در این شهر نشسته و در این

و این شهر

و حال آنکه در این شهر نشسته و نشسته و نشسته و در این شهر نشسته و در این
و نشسته و نشسته و نشسته و نشسته و نشسته و در این شهر نشسته و در این
مفریاد و این شهر نشسته و نشسته و نشسته و در این شهر نشسته و در این
بگو که در این شهر نشسته و نشسته و نشسته و در این شهر نشسته و در این
که فرمودند و نشسته و نشسته و نشسته و در این شهر نشسته و در این
که نشسته و نشسته و نشسته و نشسته و نشسته و در این شهر نشسته و در این
که در این شهر نشسته و نشسته و نشسته و در این شهر نشسته و در این
و نشسته و نشسته و نشسته و نشسته و نشسته و در این شهر نشسته و در این
سلام این شهر نشسته و نشسته و نشسته و در این شهر نشسته و در این
در هر جهت نزدیک خانه نشسته و نشسته و نشسته و در این شهر نشسته و در این
منشور و نشسته و نشسته و نشسته و نشسته و در این شهر نشسته و در این
خط که نشسته و نشسته و نشسته و نشسته و نشسته و در این شهر نشسته و در این
بر مردم بگو که در این شهر نشسته و نشسته و نشسته و در این شهر نشسته و در این
چون خط نشسته و نشسته و نشسته و نشسته و نشسته و در این شهر نشسته و در این
آورد و فرمود که در این شهر نشسته و نشسته و نشسته و در این شهر نشسته و در این
از این شهر نشسته و نشسته و نشسته و نشسته و نشسته و در این شهر نشسته و در این
چون در این شهر نشسته و نشسته و نشسته و نشسته و نشسته و در این شهر نشسته و در این
که نشسته و نشسته و نشسته و نشسته و نشسته و در این شهر نشسته و در این

و این شهر

و این شهر

[illegible][illegible]

خداوند جفتگان را با دهنش که یکس گنیم با نخلش که این مرد چنانم دارد فرو خورج
این عقربان شمعان این غنم این ام غنم کشت در احوال و صیانه است جهانت
که امیر المؤمنین برادر کرده و این جبهه و دانه است که در کجیست جبهه پایشانی
است که آن معوضه و در اداریست حضرت رسول رسیده و حق که در کجیست
که خواهر است حضرت نظر که میگرداید بر خود نمیکند او را چارید چون او را در حضرت
او را با کشته خنجر کرده فرود که هر کس که چنین کند خدا نکند او را دم و نایب نیست جبهه
تو را که در فرود که هر کس که شش در شکست او را مهر کند و او را فرار شکست
است این نمود که برود است که در این بن خرافات کس که در سینه و کور
یک آنکه حضرت صاحب را بر نوز یکم کند و دیگر آنکه سر را علی حجت این
فرایونی دم در جبهه نه نوشته که حضرت قائم عیسی خود کند طلب نیست که در نخل
داده و او را علی حجت نه بر سر فرار شکست که بر نوز یکم کند و او را در شکست
در کجیست و بر کردن صاحب را چارید جبهه که در نخل است که در شکست
برود است که در روزی نیست که نخل شکست جبهه که در شکست که در شکست
قدم چارید جبهه که در شکست که در شکست که در شکست که در شکست
این معنی که در شکست که در شکست که در شکست که در شکست که در شکست
هر یک که در شکست که در شکست که در شکست که در شکست که در شکست
و او را که در شکست که در شکست که در شکست که در شکست که در شکست
و که در شکست که در شکست که در شکست که در شکست که در شکست

[illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

سبب تر از خرد اندام و فروزده جناب پیران سرور است و اگر در نظر خلاق
درستی بخشد و در حق و حقیقت و در دنیا و آخرت که آیا انهم کلن و سیرت خود
سوز است کرده در مقام طافه لسان که نشسته و عباد است که خدا فرموده بر نیاید
حقیقت و یقین بدان که هر که باین راه باشد بسیار از خداوند که حق است سیرت
و سبب از این که بر سبب و طاعت است سبب بدان بودن بدون طاعت نشسته
بکار نیاید و اگر در این سبب از خداوند که حق است خداوند که حق است
بر در کار نشسته باشد و حق همان جور از نشسته خداوند که حق است
نزدان باشد که خود را در میان مردمان بطور رسالت بخشد که هر کس که
رسد و حرکت در کار نشسته باشد چنانچه قدر از ان که در کار نشسته باشد در و
بر که در میان است تا هر کس که باین سبب در نزد حضرت رسالت
فرمود و اطل سوره و واقعه زاده و چنانچه چهارمین ماله و آه من تا تفرغ
و انکلی که من تا تر از انکه نشسته باشد و طاعت نشسته باشد و طاعت
و هر کس که در کار نشسته باشد و خود را در نزد خداوند طاعت نشسته باشد
افعال نشسته و در این ان از خداوند که حق است که در کار نشسته باشد
سبب و سبب که در کار نشسته باشد و طاعت نشسته باشد و طاعت نشسته
معروف و اگر طاعت نشسته باشد و طاعت نشسته باشد و طاعت نشسته
معارف است که در کار نشسته باشد و طاعت نشسته باشد و طاعت نشسته
سبب که در کار نشسته باشد و طاعت نشسته باشد و طاعت نشسته

از

نار که سبب از در سبب با فروزده جناب پیران سرور است و اگر در نظر خلاق
درستی بخشد و در حق و حقیقت و در دنیا و آخرت که آیا انهم کلن و سیرت خود
سوز است کرده در مقام طافه لسان که نشسته و عباد است که خدا فرموده بر نیاید
حقیقت و یقین بدان که هر که باین راه باشد بسیار از خداوند که حق است سیرت
و سبب از این که بر سبب و طاعت است سبب بدان بودن بدون طاعت نشسته
بکار نیاید و اگر در این سبب از خداوند که حق است خداوند که حق است
بر در کار نشسته باشد و حق همان جور از نشسته خداوند که حق است
نزدان باشد که خود را در میان مردمان بطور رسالت بخشد که هر کس که
رسد و حرکت در کار نشسته باشد چنانچه قدر از ان که در کار نشسته باشد در و
بر که در میان است تا هر کس که باین سبب در نزد حضرت رسالت
فرمود و اطل سوره و واقعه زاده و چنانچه چهارمین ماله و آه من تا تفرغ
و انکلی که من تا تر از انکه نشسته باشد و طاعت نشسته باشد و طاعت
و هر کس که در کار نشسته باشد و خود را در نزد خداوند طاعت نشسته باشد
افعال نشسته و در این ان از خداوند که حق است که در کار نشسته باشد
سبب و سبب که در کار نشسته باشد و طاعت نشسته باشد و طاعت نشسته
معروف و اگر طاعت نشسته باشد و طاعت نشسته باشد و طاعت نشسته
معارف است که در کار نشسته باشد و طاعت نشسته باشد و طاعت نشسته
سبب که در کار نشسته باشد و طاعت نشسته باشد و طاعت نشسته

خداوند طاعت نشسته و در این ان از خداوند که حق است که در کار نشسته باشد
سبب و سبب که در کار نشسته باشد و طاعت نشسته باشد و طاعت نشسته
معروف و اگر طاعت نشسته باشد و طاعت نشسته باشد و طاعت نشسته
معارف است که در کار نشسته باشد و طاعت نشسته باشد و طاعت نشسته
سبب که در کار نشسته باشد و طاعت نشسته باشد و طاعت نشسته

از

و چنانچه که در کار نشسته باشد و طاعت نشسته باشد و طاعت نشسته
معروف و اگر طاعت نشسته باشد و طاعت نشسته باشد و طاعت نشسته
معارف است که در کار نشسته باشد و طاعت نشسته باشد و طاعت نشسته
سبب که در کار نشسته باشد و طاعت نشسته باشد و طاعت نشسته

[illegible][illegible][illegible][illegible]

بمیرد نشسته و در قریب مانند نشسته و خورشید بنشیند هزار سال از غلغله فریاد کنند و نگاه
 آید بپارند مانند کسی که چشمه که در او آب را بریزند چنانچه خود را در میان
 از قرآن فرمود که در دانش از قرآن یا خود از آن بهشت و شراب
 و قرآن چشم را بدیند الباقی فرمود که کسی که چشمه است که هر مردمان است
 بهشت زنان که شیرین لبان است و شراب که کوزه شیطانی و حبیب
 زن که بجز شیطانی است و در است زنان که فائده را در خود نمی بینند و در است
 شراب بهشت برادر و در است و در است و در است و در است و در است
 الخیر که خداوند بخشنده است و در است و در است و در است و در است و در است
 در این خصوص گویند که اول شراب بهشت و در است و در است و در است و در است و در است
 خلق بیکدیگر نشاندند که اگر شراب بهشت را در خود نگه دارند که کس از او این که در خود
 دیوانه نشاندند و در است و در است و در است و در است و در است و در است
 و سبب دخول بهشت و در است و در است و در است و در است و در است و در است
 بر در است و در است و در است و در است و در است و در است و در است و در است و در است و در است
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت که هیچ کس را در است و در است و در است و در است و در است
 بقتل رسانند و گویند که خداوند عالمیان را در است و در است و در است و در است و در است و در است
 یا رب است و در است و در است و در است و در است و در است و در است و در است و در است و در است
 یا معشر الحق بر هر یک از اینها که در است و در است و در است و در است و در است و در است
 عقبا تا در دنیا و آخرت و در است و در است و در است و در است و در است و در است

[illegible][illegible]

و فرمود که عیبت گشته و از غدا در پیش است و بدجال است جبار و کبر
بجزرت سببا و حق کرد که فلان کس را شرف و افضالت و کرامت نیست پس
حضرت فرمود که تو حق را بگو و در عیبت گوید که در حقش را فکر کردی و او تو را
این سخن نموده بود و در حق ما را زبر که از او بر ما چهره نشیند و فکر کردی که ما را
و این سخن بیوقوفی است که هر چه از او بد نیست خوش و عده و کاه همه است حاضر
و از همه است و خدا امان به هر کس خواهد فرمود و ز غدا از او این را نیست آن
نام تو را شکر کنان چه می گویم و از حضرت ابرو فیض اسلام نبرد بهین
مضمون مراد است و فرمود که در حق گفت هر که همان کرده که حلال زاده است
و گوشت در دم را نیست بخور و ولا یغنی بعثکم یعنی الحیث
احدکم ان یأکل لحمه اخیه میسافکی فموتوه و حضرت
باقر علیه السلام فرمود که در هر که خدا را بجزرت و سر که عیبت گشته اگر گویند
از تو کس است که در حق نیست شود و اگر گویند که او را کس است که در حق نیست شود
در حدیث معاذ مذکور است که عبد بن عیبت گشته که چه می باشد و گفت
نابین در گشته و نمایان باشد که در کوه و در کوهان او را در دنیا بد حضرت
فرمود که گوئی بنده عیبت من بجزرت گشته است و عیبت عیبت از حق
تو را بیاض خراب یا کثرت در عیبت کسی است و در آرزو و خود را اگر آن عیبت در
دنیا باشد از حق خواهد بود عیبت و این بدتر است العیاد یا بدتر و عیبت
کثر از اصل عیبت در اکثر مواضع است که بدترین صفات ضعیف است

[illegible]

و مغرب زمین در خجستان و از آن صبا و از حضرت صفای منقول است که
که زیارت کند حضرت را در شب غیر شعبان هر روز خداوند سبحان
چند گناهان او را در پیشگاه خود بخرد و حضرت با در تخریب طهارت حضرت را فرموده
باین مناسبت حضرت را در پیشگاه خود بخرد و حضرت با در تخریب طهارت حضرت را فرموده
رسیدن باین مناسبت حضرت را در پیشگاه خود بخرد و حضرت با در تخریب طهارت حضرت را فرموده
و زود شکوه و باقی وقت نماز یا قنوت در سجده است باین از جهات چند
مستندند که در کتب مبسوطه مبسوطه نیم جابر است و با تحقیق حرکت از اینها نیم
جمع خواهد بود و اگر بعد از این طریق مستند شود چنانچه حضرت فرمود که یکبار صدقه
ششصدین بعین سبک است و از خاک و ده سال از عمر اگر چه قیاس و شش
جابر نیست لیکن بعضی معتقدند که است خاک و ترب را بدین بنویسد که باید
نیم بدل وضع خاک را بموضع چنانچه خودست مال نمود و در بدل غسل تمام
بدان چنانچه عاقل و در غیر از اینها حکم الهی را در پیش خود چنان قرار داده بعد از حصول
جانب قدرت از شکسته شود و در هر بار که در خاک میخیزد که حضرت
رسول علیه السلام را در سجده فرمود و با خاک شکسته که خاک را در عاقل
بر غلظت و در میان خاک شکسته غلظت ان لا عرض کرد و بارش را از دست چنان شد
نیم بدل از غسل شکسته حضرت فرمود که نیم نیم چنان است بلکه نیم طهارت باین
نیم پس هر دست خود را بر زمین زد و دست دیگر را بر خاک بر سر کشید
گذشتند و سجده کرد و تا باین زیر و حال آنکه هر کس که این را بخواند

لیلا

پس بعد از آن پس دست کف دست چپ بر بالا نشاند و دست راست
گذشتند تا سرگشتان را مسح نمودند و چنان است و دیگر طهارت و این
طهارت نیم که چنانچه در تفسیر نیم و این باید و است که جمع فقهاء رضوان الله
شقی کرده اند که نیم شک جابر است و از قدرت و در هر بار که در خاک
میخیزد و چنانکه در تفسیر نیم و این باید و است که جمع فقهاء رضوان الله
میخیزد و چنانکه در تفسیر نیم و این باید و است که جمع فقهاء رضوان الله
بر دست و در هر بار که در خاک میخیزد و چنانکه در تفسیر نیم و این باید و است که جمع فقهاء رضوان الله
مستند است و از جهت نیم هر دست و قول باین است که با خاک چنانچه
بعضی از فقهاء رضوان الله بر نیم ضعیف و قلیل ایشان علی است و از قدرت و در هر بار که در خاک
میخیزد و چنانکه در تفسیر نیم و این باید و است که جمع فقهاء رضوان الله
که یکبار هر دست را بر خاک زده مسح کند که گفت که چنانکه در تفسیر نیم و این باید و است که جمع فقهاء رضوان الله
و در هر بار که در خاک میخیزد و چنانکه در تفسیر نیم و این باید و است که جمع فقهاء رضوان الله
نیم طهارت که در هر یک از نیم بدل از وضو غسل و نیم طهارت که در هر یک از نیم بدل از وضو غسل
یکبار و یکبار و در هر یک از نیم بدل از وضو غسل و نیم طهارت که در هر یک از نیم بدل از وضو غسل
قرینه و در نیم بدل از وضو غسل یکبار است نیم مثل وضو است باین
و نیم و در نیم بدل از وضو غسل یکبار است نیم مثل وضو است باین
از وضو است و نیم بدل از وضو غسل یکبار است نیم مثل وضو است باین
نیم باید تا نیم کردن و کار کردن در اول وقت جابر است یا نه چنانچه

بر آنکه جابر نیست یکی و از وقت باید پیش بعد از هر که بعد از فراغ
نماز وقت منقض شود و دیگر بر آنکه اگر کسی در شب بجهت بیدار شدن
یا رفع ناخوشی یا غیره بیدار شود و از اول وقت جابر نیست بجهت بیدار شدن
وقت نیم از وضو این قول قول از وقت نیست و قولی که مراعات
سید جابر است که کسی که باین کار کرده باشد از وضو آن نماز عاده غایب
و اگر کسی در وقت بیدار شود و وضو نکرده باشد از وضو آن نماز عاده غایب
و در صورتیکه عاقل باشد و بیدار شود و وضو نکرده باشد از وضو آن نماز عاده غایب
سردی و چنانکه در اکثر مواضع و خراسان در فصل زشتان چنین است و چون
بجهت ضیق وقت باشد و چنانچه سردی و بیدار شدن است پس اگر کسی بیدار شود و وضو نکرده باشد
از وضو آن نماز عاده غایب شود و نیم از وضو آن نماز عاده غایب شود و نیم از وضو آن نماز عاده غایب شود
بعضی از فقهاء رضوان الله فرموده اند که در هر چه مجوزی لازم است که غسل کند اگر چه
پیم بحد است و این قول ضعیف است و از نیم بدل از وضو غسل یکبار است نیم مثل وضو است باین
مردان یا زنان که در شب بیدار شوند و وضو نکرده باشند و نیم بدل از وضو غسل یکبار است نیم مثل وضو است باین
با هر یک از وضو آن نماز عاده غایب شود و نیم از وضو آن نماز عاده غایب شود و نیم از وضو آن نماز عاده غایب شود
چنین است و نیم بدل از وضو غسل یکبار است نیم مثل وضو است باین
در هر چه بیدار شود و وضو نکرده باشد و نیم بدل از وضو غسل یکبار است نیم مثل وضو است باین
و کار کند در وضو است یکبار از وضو آن نماز عاده غایب شود و نیم بدل از وضو غسل یکبار است نیم مثل وضو است باین
را بحد ندارد و آن هر دو نماز در وضو است و عاقل و تمام دارند چنانچه

از وضو

ترک غسل را با مکان دیگر است نیم و نماز با عدم مکان است یا نه
وقت و اول تمام و بعد از خروج از آن با قضاء آن نماز را بهر چه آوردند
بانه خداوند عالمیان خوف خور و در نماز ایشان نیستند و از وضو آن نماز عاده غایب
نمیکنند که در هر یک از نیم بدل از وضو غسل یکبار است نیم مثل وضو است باین
نماز عاده غایب که با وضو آن نماز عاده غایب است و نیم بدل از وضو غسل یکبار است نیم مثل وضو است باین
بیشتر است چنانچه از نماز عاده غایب است و نیم بدل از وضو غسل یکبار است نیم مثل وضو است باین
و تمام و اول چنین است که بیشتر در وضو آن نماز عاده غایب است و نیم بدل از وضو غسل یکبار است نیم مثل وضو است باین
حضرت رسول علیه السلام و از وضو آن نماز عاده غایب است و نیم بدل از وضو غسل یکبار است نیم مثل وضو است باین
زنان بود و عاقل و مطلقا خوف الهی در دل ایشان از وضو آن نماز عاده غایب است و نیم بدل از وضو غسل یکبار است نیم مثل وضو است باین
ترک او امر الهی است که در هر یک از نیم بدل از وضو غسل یکبار است نیم مثل وضو است باین
تصدیق است و این وظیفه نمودن با او امر است عالمیان است و در اینگاه بگوید
بگوید بگوید که در هر یک از نیم بدل از وضو غسل یکبار است نیم مثل وضو است باین
مواضع است و در هر یک از نیم بدل از وضو غسل یکبار است نیم مثل وضو است باین
از وضو آن نماز عاده غایب است و نیم بدل از وضو غسل یکبار است نیم مثل وضو است باین
مردان یا زنان که در شب بیدار شوند و وضو نکرده باشند و نیم بدل از وضو غسل یکبار است نیم مثل وضو است باین
با هر یک از وضو آن نماز عاده غایب شود و نیم از وضو آن نماز عاده غایب شود و نیم از وضو آن نماز عاده غایب شود
چنین است و نیم بدل از وضو غسل یکبار است نیم مثل وضو است باین
در هر چه بیدار شود و وضو نکرده باشد و نیم بدل از وضو غسل یکبار است نیم مثل وضو است باین
و کار کند در وضو است یکبار از وضو آن نماز عاده غایب شود و نیم بدل از وضو غسل یکبار است نیم مثل وضو است باین
را بحد ندارد و آن هر دو نماز در وضو است و عاقل و تمام دارند چنانچه

شیطان در کار ایشان بجزو حیران مانده که گفت بدندان که خسته صفت
این مقام قوله تا که در خصوص حیدر شیطان فخر اند که آن کمال شیطان
کمان ضعیفا و باره زبان و خوش خلق فرموده آن کبر که عظم و دگر که بیست
در وقت ایشان به شیطان نشاء گرفته و شاد آورده حبس نشاء بحرب
الاکو طمان حدیقا البی الصطفی فی قوله ان النسا جامل الشیطان بغیرت
زنان است خرافه و دلاست و طعنا شود و حیدر شیطان در یازدهت عینی در
گفته بغیر و هم عظم علیه و آله در حق ایشان که زنان را پیمان و کند شیطان
در جاف فرموده که اگر کسی که شیطان تواند از راه بدون کند از راه محبت زنان او را
از راه حق بدون کرده و بصیلت اندازد و ایشان کند شیطانند و فرمود و هر
نوشان در خصوص مکر زنان ان النسا شیاطین خلقین ان لغو ذالیه
من نشر الشیطان بغیر کسی که زنان اگر بدینکلی رسانند و تحقیق شیطان
که خلق شده اند از راه راست و بپایه میریم از نشر شیطان لیکن دوزخ و راه
موانع حضرت فاطمه زهرا سلامت و سلمه علیها بیت نرائع فرموده ان
النسا و با حین خلقن کم کلکم شیطان غم الرجال بغیر دیگر که زنان
بهت در کجاست که چند اند خلق کرده ایشان را بر شاد و حال اگر شمار دانی
همه خود را بشنید که چون در کجاست را و در این مقام خلق مشهور است بچند
مناسب با کجاست که مکر و دزدان بر سهیل چهار این است که زن را شنید
که شیخ در بلاد بسیار کرده از مکر زنان نوشید و خست کشیده و کما و تدبیر

[illegible]

بلکه بحسب کوشش کم بود و در خانه رسید و در کتب و روایین اودا مدین
 حسد و حق چنان نمود که آن چاره در میان حسد و حق از هیچ سخن را
 نشنید و از خدا سرکش طلب مطلقا هر دو با نهایت عجز و طعنه و تفسیر
 حالت مطالبه کلمه کرده چون فیما بین مرد و زن حقد جنایت واقع شد و بعد
 زن کلمه را بدست اودا داد گفت سرایار تو را فرای بخش مرد چون این شنید
 کلمه را بر زمین انداخت و از خانه بیرون رفت و زن آن مرد را از حسد زن
 بیرون آورد و گفت جوان دیگر تو یک زن و در میان این چهارم که از ایشان خود را
 و شخص ترک این کار نموده کجا در حرکت این عمل بدو این مرد و عجب کرد که اگر
 تعلیم سالن و عمل را بخارا نموده اند خدا خوف خود را بدین رسانان بیندازد
 بمنده که در پیش از او رسد و رعایان و امیرنویسان سر را بشکند و در حضرت است
 نام بکجه ظاهر و نور دیده و خدا طایفه زهر را شربت لعن آوردند و او را بخود و بدین
 فرمودند ای جزاگر مرا سر را بکشد چه خطی گفت تمام آمد و هر عیش را
 و بهستان مردمان را در آن محسوس برهنه و جوان حضرت فرمود که از خانه
 آن روز در دوزخ است و لیکن خبر داده و جزا را از خداوند عید اول کسی که
 شکافت خواهد شد و از قبر بیرون خواهد آمدن و خواهم بود بعد از آن امر به حکم
 شوهر و عتاب این مطالب پس حلالا جزا را نرود و او را بدست باهشاه هزار
 ملک و در قریه انزور خواهد زد پس سر را بکشد و از سر او خواهد آورد
 انزور و درنگ است سر او خواهد شد و او را نکند که الفاظ و در حق حلالا

بیامردن بجزر عشرت پسین از قفس مردن خوابم آید بکاستن پند و ایمن
 از نفس آن روزم هر روز پس کس نهی غفلتکار را تو خواهد داد و آنرا خواهد
 بخشید و ملک که او را در قاصد کس نیست تا در روز بر آید خواهد آید که هر
 روز از مرد و ارباب نباشد و محقق از غفلت بر نیست آن زده باشد پس تو بر آن
 سوار خواهی شد و در قاصد کس نیست و در پیش در قاصد کس نیست
 ملک پند علما هیچ در دست داشته باشند و چون روانه شویم
 هزار مرد و العین بکشتن تو نیست و در قاصد کس نیست نظر کردن شود
 و هر یک مجرای از نور در دست داشته باشند و از جانب کس نیست
 روان شوند و چون قدر راه روانه شویم استقبال کنند تو را هر چه در مشورت
 با بهنگام هر چه بود که بر تو شکستند و بعد دیگر جوین از جانب کس نیست
 تو روان شویم پس استقبال کنند که تو خود یک در قاصد کس نیست
 زن که که بگذارد و بول خدا ایمان آورده و با بهنگام هر ملک پند و علما
 بگذرد و دست باشند و چون بزرگیک عشرت پسین خاتون ایمان
 کنند با بهنگام هر چه بود که بر تو شکستند و بعد دیگر جوین از جانب کس نیست
 و چون بیان محمد عشرت پسین را در روز عرش ملک کند که همه بشنوند که بر کس
 ویدار شود تا بگذرد و داخل صدفه در قاصد کس نیست آن زبان مطهره که باو باشند
 پس از آنکه نظر نکنند که اگر در چشم و در قاصد کس نیست آن زبان مطهره که باو باشند
 و از آن ملک کند و او را باو که تو خود یک در قاصد کس نیست و در قاصد کس نیست

شهرت بیست برآمد و میل بر خرفه و شستبارت این عالم شد و رفته بخوار
معنوی از این عالم علی شیب جغت باز در دو باین عالم ضایع و در انور
عرب و انس هر چند که نزدیک آن می شود که در تحقیقات اینها
پروان رفته حیوان شود و هر دو معنویان را شتو گفته اند و از طرف خود
در گذشته نشسته از حیوان گرفته میان شود که ازین گزیده میان آن خود
به از این و از جمله مقدمات این است که این عالم باید که یک مرتبه که در وقت
خواب چون روح اندک از مرتبه که در شان این خارج شود و سیر عالم
موجوداتی نماید که تا به امور چند کرده بعد از بسبب از عین بقوه ندارد و نباید
آنچه در این عالم دیده بود و در این عالم بحسب الطایفه میل بر آید از جمله مقدمات
این مقدر که کیفیت احوال صاحبان حال و مقربان درگاه حضرت در محکم
در محکم است که علی الله و اوست شتال بر جنت و محمدر است بر جنت نفس
و خود پیش مقدمات این عالم پسوند شد و در که شت و کم خوردن و کم
خوابیدن و شتال اینها که انانی مبعوث بر خلقان شده بود و مرتبه
خود را برز و تکلیف باین امور که عین صلاح ایشان و در آن بود و سیر و تکلیف
از خود کردن خداوند عالم این مرتبه که آن را در ماه مبارک رمضان می خوانند
و از بعضی اخبار آتیا معلوم می شود که در جنت در در انکساب امور غیر به عالم نور
و مقیده از این عالم را ناخیر و مایه را بر جنت و این عالم که هر آن
آن در جنت بطریق خداوند شریف باشد و مایه را از این که در جنت است

در مضیحت که در میان عالم علوی نماند به از عالم ملک شود
بگویند چنانچه بگوید در خود و چنانچه از خدا است کند

باشند چنانچه در بعضی حضرت خدای رب سبک گستر را عبادی با صبر
از غیبت خبر میداد آن بزرگوار بعد از آنکه آنست که هر را بدست گرفته
و سخنان فرموده که چه جز در دست من عرض کرد که عاقل جمیع شایان را در دم
و قمار یکجا میخیزد و دیدم که او را یک تنم مرغ را که دست در دست شهادت همان
حضرت بعد از عاقل این همه در مقام لطیف و رحمت برآمده بر او ملاحظه نمودم
غیر خود ندیدم چنانکه مرتبه رسید عرض کرد بر غیبت و مخالفت نفس که از دست
تو را از اسلام عرض کرد و با فرموده خلاف نفس کن و ایمان بیاور پس تا
کرد و گفت که اسلام بر زبان جاری کرد و اقرار بایست آنحضرت آورد و بعد از آن چه
نمود و از غیبت خبر بگوید خوانست از آن سبب سوال کرد و فرموده مخالفت
که چون رحمت و عباد و مخالفت نفس که در او برقرار عالم و معبر از این
عالم را ترک نموده بود و از اینها در آخرت بهره نداشت خداوند با و ایمان
بهره بیاورد و بود که همان شکو از این عالم و این غوغات جهان یافتند
میفرماید و دیگر کار با یقین غیبت است خواند و در این جمله است که گفتند خدای
خدا تعالی کشیده و این پس زنجیر شکست دل از آن که بر زبان پس خلعت
آنگاه بر آن دین و طالبان عالم ارواح و یقین چند و قدر که در این عالم در میان
مؤمنین باشند و جدا از آن عالم و بول و بعد هم برسانند چنانچه آقا شریفان
از آن راه و چنان نموده که ما چند در میان شما ندیم و نگاه کردیم و نگاه دادیم
بجای هر خوشی که از شما و او نمود کردیم و لکن نوع دیگر هم زد و بکشید که بر شما

معین شود و سرت عالیله را بر ایشان حبس مقرر شد و پنج اردو و عسکر
مختص خود و همان اکن آن را مسلح و فلاح این فرار میداد و از آن مختص در
رجعت را بکینه نداشت نمودن میل بآن عالم بخواه میداد و بخواه نمیداد
و قرب عید قیاس ارتفاع مرتبه و بلند درجه در مرتبه و تکثیر جلال ایشان
از اول بمرتبه بالا تر شود و چنانچه برآید و از این جا معلوم میشود که ایشان
و دیگر کتب علم و علی از رجعت و مجاهدت در این عالم نموده باشند
و حصول این چنین سیر را با یکدیگر در علی خواهد بود لکن ایشان را در وجهی بجهت
کتاب علم و علی در ریاضات و مجاهدت و استعداد متفاوت نبینند و
که علم هر کس که در ده صفات روح مجرد خود را در اول انوار معیار و شصت عباد
کام بخورده و همان مقدار خود را از عالم حضور بر یکدیگر بخورده چون زننده در کور
خواید و غیر از خود را و این نیست نصیح کرده اند که مراد از اتم ثبات کمال
قسم خلیع و خامس رسیدن آن حافظه اند که در این عالم هر کس معیار خود
که غالب بیکدیگر در آن عالم پیشه باین معیار اتم مرتبه و مقبده ایشان
سازد و آنحضرا را مورد لازمه عبادت خود بکشد اند که هر کس معیار خود
که مقرب بایم شود و مقبده از آن عالم شود که در این عبادت خود و صفات
بجانبه که قابلیت و شایسته قسم و ثوابت در کسر نماید و عبادت از آنجا که
فرود شده اند در دایره معارف و در روز ثواب اند با نفع و خواست حاصل نماید
اکثر نسبت باین زمان چه چهره خوب اند از نزد ایشان بگویند و بگویند که هم

ازینکه صاحبان خرق و عرفان و کلمه طبعیان مسرود احوال ناظران کتب
 مرویه از بنبر دلال را بعد از تامل در احاطه افکار و در طبقه بنویسان درین باب
 جنم یقین علم حاصلست که ایشان هر دقیقه دانه نیکو که در مقام خربان
 عالم بخت مخصوصا مسرود و مجاهدان و آقا شریفان از بنوستان چنانچه جمیع از ایشان
 دو یکسان جمیع افکار مقتضیه آن عالم را در کتب شهورت دنیا و دین عالم را
 بآن جناب نسبت میدهند و بنا بسیار شتر است روزی در بر و در کتب
 و باب افکار گردان که مسرود هر افکار نازل شده و نسبت به این رابطه تدبیر
 جمیع آنچه در این خصوص مذکور معلوم شد که محاسن و افکار آنکه خداوند
 با هر کس از مشهورات و تابع افکار شخص نشود او را از کتاب هرگز از خدا
 مسرودا که در کتب این نیست او را در جواب کرده و از حضرت روان شکت
 که در این میان مبنده که در کتب در مضان را تا بنیست که خود نویسد
 کند که او را در این باب از حضرت خود در هر کس از دانشمندان و ادیبان
 از بنوستان بنویسند که در کتب از بنوستان و ادیبان که بهر ذیست او را بنبر از
 از خوش خوب بنویسند که بهر از بنوستان و ادیبان از حضرت
 افکار بنویسند که بهر از بنوستان و ادیبان از حضرت
 صحیح و قلب درست واقع شود و آنهم از بنوستان و ادیبان است و در این
 و در کتب از بنوستان و ادیبان از حضرت
 خود بنویسد و در کتب از بنوستان و ادیبان از حضرت

4.

4

4

۴۰

۴۰

[illegible]

وایمان بهر سبب و شکرانه این نعمت عمل و عبادت در این شهر دارم
 شده و بر سبب این کیفیت خودست حضرت خاتم النبیین و دعا خوان بلند
 و شجاعت جناب امیر المؤمنین حضرت علی سوز و غمت که در هر یک از خود است
 عبادین خود کاوا در این بهر سبب و در هیچ یک از خود با اینجای که کند
 مگر در خود و رضا بخاطر حضرت امام زین العابدین در دین و دنیا که قدر بسیار
 محاسبان و قضا و محاسبان حضرت که در خدمت و تربیت علی در دوزار
 جان و دل در راست بیدارت و در اعقاب سید الشهدا که در حضرت امیر
 المؤمنین با و جعفر طیار غارت نمودند و در جای که میفرمود و محمد السید و علی
 و محمد و احمد و سید الشهدا و در جمیع الدنیا و فی جنت و فی طبع اللک که این امر در
 حضرت امام محمد باقر و در شکر بران عرش و شکر است که حمزه شیر خدا
 و شیر رسول خداست و سید الشهدا است و چون در جنگ احد نماز و شکر
 شد حمزه در اعلان دین خدا و حضرت رسول خدا جان باخت و سید
 کفایت را بدر ایام میفرستد و بر جان که هر یک در دوزار و میگویند بهر قضا
 و چون شیر است نصف مشرکان را بهر جنگ تا ناکاه میوه کند که
 در این سبب که در دوزار و در خدمت و حمزه در دین و قضا و شکر که خداست
 این محترم بود که هم او در جنگ بدر کشته شده بود با و بعد کرده بود که
 از دوزار هم خدا که حمزه و جعفر باشد بقدر رساند و از او سبب و در دوزار
 کنیم و سبب در دین که در دوزار و جعفر باشد بقدر رساند و از او سبب و در دوزار

گفته شده بود او نیز در چنین حالتی بر یکت از این دو بزرگوار و عظام
سوار کرده بود و او را در آنجا که گوی بود چون جنب بر زمین افتاده و در
نیزه انداخته که بر سر یکا آنحضرت رسید و از آنجا که سر بر زمین افتاده
و حضرت زیکت رفت و حکم مبارک آنحضرت و حکم سر بر زمین افتاده
بر این عضو بود و آن عضو آن حکم را در دامن پدید می نمود و هر چه حرکت
نرم کند گوشت را که در آن عضو حرکت آن حکم را بر این عضو آن عضو
در اصل تمام نمود و آن حکم چون آنجا که رسید و او را بر زمین انداخته و در آنجا
حق قائل می شد که در این عضو حرکت را در دامن پدید می نمود و هر چه حرکت
در او بر می داشت و آنجا که بر سر کشیده و حرکت را در دامن پدید می نمود و هر چه حرکت
آید که حرکت آنجا که حرکت را در دامن پدید می نمود و هر چه حرکت
او را بر می داشت و آنجا که بر سر کشیده و حرکت را در دامن پدید می نمود و هر چه حرکت
که آنجا که بر سر کشیده و حرکت را در دامن پدید می نمود و هر چه حرکت
نمود و آنجا که بر سر کشیده و حرکت را در دامن پدید می نمود و هر چه حرکت
جاک حرکت را در دامن پدید می نمود و هر چه حرکت
حضرت خود نیز در آنجا که بر سر کشیده و حرکت را در دامن پدید می نمود و هر چه حرکت
و او را در آنجا که بر سر کشیده و حرکت را در دامن پدید می نمود و هر چه حرکت
و جواب بی شک است که این حرکت را در دامن پدید می نمود و هر چه حرکت
المؤمنین و فاطمه با حضرت موافقت می نمود و او را بر زمین انداخته

کرده بودند و بعد حضرت از روی دعا که بر او شست برادران از دست
 و چون آن برادران را که در آن راه میسر شد و پس از آن
 از حضرت و کینه پوشانیدند پس حضرت رسول گشتگان خود را که گفتند
 لغز بود و هیچ نمودند و بر میان نماز گذارند و در وقت نمودند و بر میان
 نماز گذارند و پیش از آنکه بگوشت دعا خوانند و در وقت نمودند و چون آن
 بمیدان داخل شد که در کفر خانه آواز کردند و فرمودند از خانه فرود
 کرده برادران را که شست و فرمودند از خانه فرود آمدن شد و پس از آن
 در آنجا که نماز کرد که برادران که چون بعضی از آنها دیدند که آن برادران
 بخون دل مبارک می برد و کد گفتند باید هیچ نبردند که هر که می کند
 تا بدو خاطر را دروغ بدارند و آن انصار که خانه جفا طه فرستند و تقف
 شب بر آن عویث عید که باشد و در مدینه معترف که هر که در مدینه
 نماید اول بر غزوه فو کند و چون خدا کرد پس این امر است پس این چه
 که در دست گفتند زنان انصار که چه کنم و فرمودند فو کنند حضرت
 پس از آنکه فرمود که خدا از ایشان و همگی از ایشان از آن غزوه غنای
 در خدمت رسول خدا گشته شد و در خیم بسیار را در مدینه و کسی که در آن
 جدا نکرد و بر سر نیزه که کوفته خوب که بخار را بمیان کفر از آن زمان و در آن
 و محاسبه در آن در جسد سلامت رسانیدند و آن برادران را که بر یکدیگر
 ماه نامان خوبه پس از آن زمان و برادران حضرت عباس را با دست

اور آنحضرت به امام حسن نمود که از فرزند ما خواند و از خود خردیم سپاسیم
 سخن من بر تو که از من بخویشم و بنزد بد دوست و یار اورا از خبر من و یار
 رفیق مدارا کن و اگر در گذشتیم بکفایت پیش ما و من سب که او که کفایت
 مرا پیش نه پس فرموده کنون رنج بدم از کربان بجایه برید برادرش
 را حرم بهانه برید و حسن را اورا در کعبه خوابانیدند و کیم را امام حسن
 یکسر و کیم را امام حسین برادرش و مردم با خود کشتن و صدای فریاد ایجاد کردند
 خانه رسیدند و بپشت اظهار چون آوردن آن بزرگواران کشیدند و برادر
 بر چند از درون خانه بردن آمدند و کیم را و انبیا بکفایت و بر سر مردم و کیم بکفایت
 و علیا و خدیجه را بر زبان برده و خود را در کفایت پیشان بکیم و حسن
 را خاک کردند و مردم برادر او بیکر دزد و فریاد و دشمن بیکر دزد و از دزد کیم خون
 آمد و بر زمین بر چو کشتن و دانه پیشان بکیم و آن رسیده چون اورا
 و دزد حرم کردند و حزان خاطر و دزد و دزد بر کیم و خود را دیدند که از شدت
 در و غم و غم و حاسر مبارکش از خون سرش خفتاب و دانه از خون
 و در آنرا از کون همه مبارک که جان مبارک ز دزد و مقتول از سر کشید و دانه
 در پیشان بکیم مبارکش از کیم بکیم چو مبارکش رسید بکیم و دانه
 و دانه از کیم رسید و کیم حاسر مبارکش بکیم و دانه از کیم رسید
 خون از پیشان مبارکش بکیم و کیم بکیم و دانه از کیم رسید و دانه
 زاپاس مبارکش و دانه بکیم و دانه از کیم رسید و دانه از کیم رسید

4

بسی که هر خورشید و اعیان از تمام اشیاء می کنند زلزله را زلزله می خوانند
ز هر طرف سر و پا بر زمین از هر طرف می شنوند و هر طرف می چرخند و تمام
نام خود را زلزله می گویند و اگر زلزله را کسی نمی شناسد و این می گویند که
شیخ شیخان طراز از هر طرف می شنوند سید عالم حضرت زین العابدین
است و زلزله هر چه در زلزله است و زلزله را می گویند که زلزله
بود و زلزله بود و زلزله بود و زلزله بود و زلزله بود و زلزله بود
بسی که از این بقیه جان و خورشید و اعیان می کنند زلزله را زلزله می خوانند
بر جان می کشند و از هر طرف می شنوند و زلزله را می گویند که زلزله
مولا خطاب کرد و بگویند زلزله را می گویند که زلزله را می گویند که زلزله
مولا خطاب کرد و بگویند زلزله را می گویند که زلزله را می گویند که زلزله
بزرگوار را می گویند که زلزله را می گویند که زلزله را می گویند که زلزله
و بیا که بگویند که زلزله را می گویند که زلزله را می گویند که زلزله
الا که بگویند که زلزله را می گویند که زلزله را می گویند که زلزله
معاذ حق هر چه زلزله را می گویند که زلزله را می گویند که زلزله
است و زلزله را می گویند که زلزله را می گویند که زلزله را می گویند که زلزله
کرد و هر چه زلزله را می گویند که زلزله را می گویند که زلزله را می گویند که زلزله
بزرگوار را می گویند که زلزله را می گویند که زلزله را می گویند که زلزله
چگونه بزرگوار را می گویند که زلزله را می گویند که زلزله را می گویند که زلزله

گفت و با من سخن گوید که جان من بکس رسیده و نیکو است حسین نوروز به
نور حاضر است پس دیده مبارک ببار کرد و لام حسن را در بر کشید
گفت این فرزند بر پدر است که یکم که در نجوم و نجوم و دنیا و از پدر افتاد
اعداد و حکمت نیک است برادر من رسول خدا رحمة الله علیه و اکسب گوید
و من خیر من شب همان شهاب از فرزند تو را
و منیت یکم نصیر و یکم نازک که نیکو شدند و از شد برین صفات که
تو باره باره بطاعت خود ابرو نیکت ماکه نظر از حضرت چه شب شمار است
لام حسن و شک که از بسیار که بر بخیر و ج شده و نیکو است و نیکو است
رسیده و خود با حسین اذنی من از نور و از لام دل عقیده بسیار نیکو است
من چون بزرگو است آمد حضرت او را بر سینه نه چسبید و دست
مبارک خود نیکت از پیش شمار او یک یک که و دیگر خود که پدر و مادر
خدا تو را از حسین که یکم که نیکو بود از لام آسمان ما را بار و از نور
خدا تو را و برادران تو را و از نوران تو را در نصیبت من خیر که است کند
و در بعضی لغات شنیده ام که حضرت فرمود یا ابا عبد الله می تو یکا حضور رفیق
که او را که با من یکو می نمود که در آنجا سر تو را بر من نه کرده باشند و بدین تو را
و پس و تو این تو را تا سر دراز چنگ و خون که نیکو باشند و الله صبی خوش
تو پس و تو بسیار که نیکو داشته خواهی بود ای صبی تو و فرزندان و برادران
و برادران و زاده کال و در استان خود را بر چشم خود خواهی دید که نشود نایب

بسم الله الرحمن الرحيم

یکسیر بر نه خواهر آن و سایر زنای که خواهر و پدرش زن بخیمه و در بر نه
کردن حوریت بر شیران بر نه شدن و چوب بر ایشان زدن را
تخوهر و چون توبه و ام کلثوم این کلمات را شنیدند بفرار کردند
فرارند که شوهر را جدا سازند و فرارند از دست بر نه توبه که در فرار
که اید ترک گشت مرغ و در میان حسین بن علی و بنو سیدان او فرود آمد
آیت یا ام کلثوم فطیلت بالیسر کافی انک و یحیی بن الحسین محمد
بالقراب والتم بلا داور و ری علی ابن الحسین مغلا و ایسر کمالا
عما سر و طاء
از ام کلثوم بر فرار بگریه که گویا چشمم خور پر گشته گذرد
توبه سیر بر سران این کلامه فکر بکنند و در میان حسین را که بنظر عظمت
و به سرفرازی و عا این حسین در بر بی غل و در کمان و سیر نه فامه بر سر دارد و
در او بر نه شدن شما مثل برکت خوان خدا از نشان بر در کمان خوان
و بر نه توبه که گشته را در بر خواهر بر گرفت از ام کلثوم را در وقت
زین که در بگریه و در آمد و ملاک آسمان باغ را توبه و در عا این حسین
فرود آمد که در زمین جدا شود و در آن زمان توبه را و در دست
در توبه عا این حسین را در بر کرد و بر گشت که خدا صا بران را در بر
سیر نه توبه که در بر بر نه شدن بر نه شدن که در بر نه شدن که در بر
حسن و در نه توبه که در بر نه شدن که در بر نه شدن که در بر نه شدن

[illegible]

که آنچه عاقل حضرت غیب حقیقت است در دست همه ارباب و علما و کلام که با از انظار عاقل است
که حضرت رسول در روز غدیر خم فرمودند از معاشره انصاری پس علم غیب است که
آنکه خدا را احکام کرده و بر حق و عاقل که پیدا بجای حق این را احکام کرده و بر ما هم تحقیق
ایست پس علم غیب است که آنکه عاقل که در علم غیب است و آنست که علم غیب در روز غدیر
و دیگر دارد و گفته که آن در حدیث علم غیب است از حضرت رسول انکار کرده که بعد از
نزول آیه مبارکه و تحقیق از آن و حقیقت آن حضرت مراد بر گرفت گفت امر کرده
پرو و رو کار این کس تو را بخود و تو رفتی که دانستم و علم خود را بر تو تعلیم نمود و تو را
سزاوارست که حق تعالی و خدا تو را پس علم غیب است بر فرمود که بعد از آن
آنکه از این شبیه هم که نزد او نشسته بودم و از علم غیب هم که غیب علم کردن او بود
چون بعد از وقت خلعتی چنانچه در کتاب خیر المنة ثبت روایت کرده
که روزی در جبرئیل این با حضرت سید المرسلین نشسته بودم که حضرت ابراهیم
آنجا عبور کردند و ندانم که چه چیز از احوال خود برخواست و جوارب سلام باز
حضرت فرمود که ابراهیم را تو را در این شبیه هم که بر او در میخیزد و تو افاضی که گفتی
چگونه از این شبیه هم و حال آنکه او سزاوارست و علم غیب است حضرت فرمود که این کلام
و چه نوازت گفت و نفر که خدا را ملایم کرد پس سید که تو نیز من که هم در سیم تو
چست که هم من چه در جوارب و تو چه در سیم تو ندانم که ناگاه این جوان
در عالم افلاک حاضر شد و در از حضرت پیرون آورد و بگوید ای سید من فرمود
پس گفت که سوختن الحامی و امعاء الحامل و افادع الله الشانل

[illegible]

برون خوانم که البته مرا خبر نمیدانم طاعت حق است آن غلط است
نذارم دیگر باره برخواست و آن کاوار از خانه بیرون کرده در راه حکم است و در
هر دو مجلس در خانه نشسته و در راه لب بود که این سخن بر سر زبان می افتد
و او را حلقه انداخته و شربت دهن توایم بچند اوجیل غایب باقی الحاحات
سناجاست پس بنویسد که با کاردور انگشت و درون خانه آمده و خوابیده است
و با خبر خود را کشیده یکدیگر در آن گفت از سر و دیگر سخن غایب بر سر زبان می افتد
و عطا خدا را و کمالی غایب یکدیگر در آن گفت از سر و دیگر سخن غایب بر سر زبان می افتد
کجا با از آن بر شست که شربت دهن توایم بچند اوجیل غایب باقی الحاحات
پس بر آورد و میگوید و صاحب جمال و از این خبر بسیار خرم شد و گوشت
کاوار را عطا کرد که با کاردور انگشت و در راه لب بود که این سخن بر سر زبان می افتد
که در این شربت با مبر از آن کیفیت رست و بقیع کرد و خود را عطا کرد که با کاردور
گفت کاوار فلان کس در فلان خانه نشسته در حال صاحب کاوار بنزد
رفت بعد از تکلیف کس نشسته و او را بر دو گفت از سر و دیگر سخن غایب بر سر زبان می افتد
چرا که اکنون اندیشه نموده سالگره از این مرد را بنابر برده است
طیعی و در پیش اندیشه بطریق و در آن مراد و مردمان از زبان او می گوید
کس در باره او چیزی نگفتند و پیشتر مردم می گفتند که تقصیر از او نیست کلاس بارفته
نمی گوید و دیگر کیفیت سالگره که او را بنابر برده است و خود را عطا کرد که با کاردور
مرا که این مرد را عطا کرد که با کاردور انگشت و در راه لب بود که این سخن بر سر زبان می افتد

۱۶۷
او را بر سر و دیگر باره برخواست و آن کاوار از خانه بیرون کرده در راه حکم است و در
هر دو مجلس در خانه نشسته و در راه لب بود که این سخن بر سر زبان می افتد
و او را حلقه انداخته و شربت دهن توایم بچند اوجیل غایب باقی الحاحات
سناجاست پس بنویسد که با کاردور انگشت و درون خانه آمده و خوابیده است
و با خبر خود را کشیده یکدیگر در آن گفت از سر و دیگر سخن غایب بر سر زبان می افتد
و عطا خدا را و کمالی غایب یکدیگر در آن گفت از سر و دیگر سخن غایب بر سر زبان می افتد
کجا با از آن بر شست که شربت دهن توایم بچند اوجیل غایب باقی الحاحات
پس بر آورد و میگوید و صاحب جمال و از این خبر بسیار خرم شد و گوشت
کاوار را عطا کرد که با کاردور انگشت و در راه لب بود که این سخن بر سر زبان می افتد
که در این شربت با مبر از آن کیفیت رست و بقیع کرد و خود را عطا کرد که با کاردور
گفت کاوار فلان کس در فلان خانه نشسته در حال صاحب کاوار بنزد
رفت بعد از تکلیف کس نشسته و او را بر دو گفت از سر و دیگر سخن غایب بر سر زبان می افتد
چرا که اکنون اندیشه نموده سالگره از این مرد را بنابر برده است
طیعی و در پیش اندیشه بطریق و در آن مراد و مردمان از زبان او می گوید
کس در باره او چیزی نگفتند و پیشتر مردم می گفتند که تقصیر از او نیست کلاس بارفته
نمی گوید و دیگر کیفیت سالگره که او را بنابر برده است و خود را عطا کرد که با کاردور
مرا که این مرد را عطا کرد که با کاردور انگشت و در راه لب بود که این سخن بر سر زبان می افتد

چنانکه در وقت حاجت خود از حضرت امام عجله فرموده و بعد از آنکه مرادش بر سر
امیر المؤمنین علیه السلام رسیده است و باو شربت بر سر و دیگر باره برخواست
و او را حلقه انداخته و شربت دهن توایم بچند اوجیل غایب باقی الحاحات
سناجاست پس بنویسد که با کاردور انگشت و درون خانه آمده و خوابیده است
و با خبر خود را کشیده یکدیگر در آن گفت از سر و دیگر سخن غایب بر سر زبان می افتد
و عطا خدا را و کمالی غایب یکدیگر در آن گفت از سر و دیگر سخن غایب بر سر زبان می افتد
کجا با از آن بر شست که شربت دهن توایم بچند اوجیل غایب باقی الحاحات
پس بر آورد و میگوید و صاحب جمال و از این خبر بسیار خرم شد و گوشت
کاوار را عطا کرد که با کاردور انگشت و در راه لب بود که این سخن بر سر زبان می افتد
که در این شربت با مبر از آن کیفیت رست و بقیع کرد و خود را عطا کرد که با کاردور
گفت کاوار فلان کس در فلان خانه نشسته در حال صاحب کاوار بنزد
رفت بعد از تکلیف کس نشسته و او را بر دو گفت از سر و دیگر سخن غایب بر سر زبان می افتد
چرا که اکنون اندیشه نموده سالگره از این مرد را بنابر برده است
طیعی و در پیش اندیشه بطریق و در آن مراد و مردمان از زبان او می گوید
کس در باره او چیزی نگفتند و پیشتر مردم می گفتند که تقصیر از او نیست کلاس بارفته
نمی گوید و دیگر کیفیت سالگره که او را بنابر برده است و خود را عطا کرد که با کاردور
مرا که این مرد را عطا کرد که با کاردور انگشت و در راه لب بود که این سخن بر سر زبان می افتد

۱۶۸
و دیگر از کتاب و از آنرا از اخبار امیر المؤمنین علیه السلام رسیده است و باو شربت بر سر
امیر المؤمنین علیه السلام رسیده است و باو شربت بر سر و دیگر باره برخواست
و او را حلقه انداخته و شربت دهن توایم بچند اوجیل غایب باقی الحاحات
سناجاست پس بنویسد که با کاردور انگشت و درون خانه آمده و خوابیده است
و با خبر خود را کشیده یکدیگر در آن گفت از سر و دیگر سخن غایب بر سر زبان می افتد
و عطا خدا را و کمالی غایب یکدیگر در آن گفت از سر و دیگر سخن غایب بر سر زبان می افتد
کجا با از آن بر شست که شربت دهن توایم بچند اوجیل غایب باقی الحاحات
پس بر آورد و میگوید و صاحب جمال و از این خبر بسیار خرم شد و گوشت
کاوار را عطا کرد که با کاردور انگشت و در راه لب بود که این سخن بر سر زبان می افتد
که در این شربت با مبر از آن کیفیت رست و بقیع کرد و خود را عطا کرد که با کاردور
گفت کاوار فلان کس در فلان خانه نشسته در حال صاحب کاوار بنزد
رفت بعد از تکلیف کس نشسته و او را بر دو گفت از سر و دیگر سخن غایب بر سر زبان می افتد
چرا که اکنون اندیشه نموده سالگره از این مرد را بنابر برده است
طیعی و در پیش اندیشه بطریق و در آن مراد و مردمان از زبان او می گوید
کس در باره او چیزی نگفتند و پیشتر مردم می گفتند که تقصیر از او نیست کلاس بارفته
نمی گوید و دیگر کیفیت سالگره که او را بنابر برده است و خود را عطا کرد که با کاردور
مرا که این مرد را عطا کرد که با کاردور انگشت و در راه لب بود که این سخن بر سر زبان می افتد

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

52

في

[illegible]

در حجره عالیته کم کرد و این عجب نمود که گفت یار رسول الله مرا طلب نمود و بگفت
خوف از ازار کردی بر دوش من شکر فرکر کنسته بود و گاه آن مار باذن خداوند حق
بسجده در آمد گفت یار رسول الله من فرشته ام حق تعالی مرا ترسانم و من بخوف
وین پناه بخواردم و در حق تو را شکی کرده ام که از برادر من بی غناخت کند پس آن
جناب بگفت ای پسر خطاب نمود بلکه عیال تو و عاکن و عیال من یکدم و آن حضرت
و عاکن کرد و رسول آئین بگفت و در هر عاقل و آئین یکت بال و برادر آئین با
همار و با تمام رسید و باقیال لبند شد و از ازار شد و برادر خود بر آستان
لبند شد و از ازار یک که در حضرت رسول فرمود که بسدانا چه یک که بگفتند
یار رسول الله فرمود که بس که بدخبران الله ما بین هم رسول الله صلوات الله علیه
و جعان در جان صحاب حضرت امام حسین علیه السلام اسم الله الرحمن الرحیم
از اقسام غنه نمونود در بیان مصایب امام حسین علیه السلام است که گفست
اولا عظم مصیبت است و گشته منشد است با یکدیگر گشته در کنار یک فرست
و این رخ شکست و در عاقل نصب از هیچ یکجا عجب رفقا و زبست عوش خدا
خاستن آل عباد و حسب و نسب جانشین حق عظمی علیه السلام و در عاقل
مراقبه و در عاقل زنده است و این و جانشین عظمی علیه السلام و برادرش حسن
جبر و گشته برادرش عظمی علیه السلام و جانشین عظمی علیه السلام و برادرش حسن
نفر از آنکه خدا او را زنده در این کتاب بود که آن حضرت از عاقل برادرش عظمی علیه السلام
آنجا بصدیق او نمود و گفست این عظمی علیه السلام مندر است در این کتاب

[illegible]

که تصدیق کرد و بپسندید که اگر حسین فرستنی رفته بخیر بهتر باشد تا که نماند تا قیامت معلوم شد
که رضوان بکب و واحد شمع و بخت در دوزخ و بار چون شیوه طافه شیعیان و
عادت مستوره تمام در آن ایشان باین طریق میسر شده که در ده روز اول
ماه رمضان الحرام و از غزیه آنحضرت را بر پا و کسب کرده و در آن روز را قمر عینا
مینامند بچشمه شام بخورده اند و اگر صیبت او داده بچشمه فرار داده و در
نصایب صدمت بگزارانند که نموده که هر که خواهد در هر صیبت کند هر روز ماه مبارک
رمضان بسبوت و ذکر نماید و در هر شب او را هر مجلس خطبه و تحفه مناسب در آن روز
از قرآن بخواند کرده و اگر کسی خواهد بدون سبق و خطبه شروع بخیزد کند بانه
تواند و کلان از رخا روست و فارسیه درج نموده که شاید که باین زمانها در توفیق
بخیر باشد و هر که بخواهد فرموده **جلس اول در توفیق کریمین حضرت امام**
حسین علیه السلام ان شاء الله والته الموفق والمعين الحمد لله الذي جعلنا
ادرك ملكك علو منصب الحسين وادى و جاني ذوق من ملكك سالك من في
المرء الحسين والقتلى والتعظيم على وجه الذي انشا الله المجر العظيم على الحسين
وعلى اولاده واولاده الطيبين واجلته الله على اعدائهم وظلمهم بعين واولاده الطيبين
واجلته الظالمين اتعاذ بقدر الله تعالى على اعدائهم واعوذ بالله من الظلم والظلمين
عانت تراب بختی و الدین خود حاصل شدن با وادار و از روزی که رحلت در زمین
کردند با سپر عالم خود از روزی که رحلت وادار بر زمین کردند و از روزی که رحلت وکلان
حضرت امام حسین بود که چون خبر شد از آنحضرت می شنیدند بجا و حاله شد از روزی

آنکه از ظاهر آنکه این است بجز رسل دال و در خواهر گران
که از غیر که با و کردند کلام حق نظام خود و نشان طایف این حضرت که فرمود ما را
بنوعی از او است بجز این است بجز این است بجز این است بجز این است
کردند سنگ بر دندان مبارکش زدند که کائنات پوشان مبارکش را
کردند و در کبریا نشاندند و عباد را بگردان او و در حجت پیغامند و بگویند
نزدیک بود که نفس مبارکش قطع شود و از دنیا بر او و از اولاد و از
دارا بود و در احوال او در کتب موطوعه که در دست و قدر در این رساله که است
در آخر کار او را با حق و داد و ظلمت و نسبت بدان با و در دوزخ و معجزات
فاطمه شد و در بهر جای مبارکش زدند و حسن او مظهر کرد و پس از آن
که خدام او و جویبار این است بجز این است بجز این است بجز این است
سین علیه السلام را خانه نشین کردند و در میان و در کون آنجا نشاندند
و در شب نوزدهم ماه مبارک در رمضان حضرت بفرق شریفش زدند و در
ماه که در دست سلطنت میزدند بود رسول الله را در صحرای و سار و در طهارت
بسیار کرد و آنکه طوطی در خطبه این فرمود و کس کرد و درین را که طوطی
رسید بگشتن و آن را نگاه کرده و آن مکان را مسجدی خوانند و آن مسجد را
نام نهادند و بگویند مضافاً به خطبه میخوانند که در آنجا بچند حضرت لایم
کوشش نمودند و چند و چند و چند و چند و چند و چند و چند و چند و چند
حجت آخر نیز خواهش کرد که بکشد و الطیف بکشد تا تمام بقا طاعت نمود

آنکه در کتب از ششایع رسالت بسیار است و شرف
مرد و اجری بجز این است بجز این است بجز این است بجز این است
کردند و در دست ایشان و حال آنکه هیچ اثر از ایشان نیست
بجز این است بجز این است بجز این است بجز این است
او که در کتب است بجز این است بجز این است بجز این است
ناگه که خداوند بران در این آیه در باره محبت ایشان بیان فرموده که
اگر خداوند و در کتب است بجز این است بجز این است بجز این است
بسیار است بجز این است بجز این است بجز این است
نه در کتب است بجز این است بجز این است بجز این است
عزیز است بجز این است بجز این است بجز این است
و فلما جاء زبیرة الازنان بنبوة صاحب بلده و بفرها فاعلم ما فاعلم
ان خودی هم و عاقبت علی البیوة فاعلمها فترور کرد که زبیر این امر خود را بر دست
و قیام و ناله و سار و کان بکوش در آمده از وقت که کلاما بار باب صحبت و
در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
و بجز این است بجز این است بجز این است بجز این است
سین زبیر این است بجز این است بجز این است بجز این است
حاکم آدم بجز این است بجز این است بجز این است بجز این است
بکسر در کتب است بجز این است بجز این است بجز این است

بسیار است بجز این است بجز این است بجز این است
عزیز است بجز این است بجز این است بجز این است
اگر خداوند و در کتب است بجز این است بجز این است بجز این است
بسیار است بجز این است بجز این است بجز این است
نه در کتب است بجز این است بجز این است بجز این است
عزیز است بجز این است بجز این است بجز این است
و فلما جاء زبیرة الازنان بنبوة صاحب بلده و بفرها فاعلم ما فاعلم
ان خودی هم و عاقبت علی البیوة فاعلمها فترور کرد که زبیر این امر خود را بر دست
و قیام و ناله و سار و کان بکوش در آمده از وقت که کلاما بار باب صحبت و
در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
و بجز این است بجز این است بجز این است بجز این است
سین زبیر این است بجز این است بجز این است بجز این است
حاکم آدم بجز این است بجز این است بجز این است بجز این است
بکسر در کتب است بجز این است بجز این است بجز این است

بسیار است بجز این است بجز این است بجز این است
عزیز است بجز این است بجز این است بجز این است
اگر خداوند و در کتب است بجز این است بجز این است بجز این است
بسیار است بجز این است بجز این است بجز این است
نه در کتب است بجز این است بجز این است بجز این است
عزیز است بجز این است بجز این است بجز این است
و فلما جاء زبیرة الازنان بنبوة صاحب بلده و بفرها فاعلم ما فاعلم
ان خودی هم و عاقبت علی البیوة فاعلمها فترور کرد که زبیر این امر خود را بر دست
و قیام و ناله و سار و کان بکوش در آمده از وقت که کلاما بار باب صحبت و
در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
و بجز این است بجز این است بجز این است بجز این است
سین زبیر این است بجز این است بجز این است بجز این است
حاکم آدم بجز این است بجز این است بجز این است بجز این است
بکسر در کتب است بجز این است بجز این است بجز این است

بجمله مفارقت تویت بار رسول الله حضرت فرمود که در شارت با تو را
از حضرت که در این نزد من طبعی خواهی شد اگر کتاب خرافه القافات
نفرست که در کتاب کنز الغریب در دست من است مگر در حضرت رسول
در خانه است بلکه حضرت امام حسین از در در کتب او را در بر کشیده
و در مبارکت او را به پیش نهاد و دامن مبارکت او را در دست برد
و میفرمود که این سپهر را به نهایت در دست می دارم در این حال چه چیز نازل
شد که حضرت حسین را بسیار در دست می داشت و حضرت پیغمبر گفت یا رسول الله
این سپهر را که چاکران است بر سر او چو می آید او را که سر و دهنش در
چهره او کشیده و در دست و پا در دهن او در و از او تمام شده و چون
که در خواطر آنحضرت از استماع این خبر حضرت اغر بسیار بر پیشان کرد و باز
و بدلیلش تب جارش چه چیز گفت یا رسول الله از خدا بخواه که چنانکه در
برای اسمعیل قرآن فرستاده و چنانکه او نیز که سفید قرآن فرستاده و هر یک
از دست من این بخواند شد زیرا که حسین را در دست من که کار کردیم و با
مغفود خلاصی اسمعیل بود و این خلاصی است که اگر است بخواند از او در
در کند و در آخرش که جان او در دست تو و پس فرستاده حسین جان
که در حاضر است که در دست است اگر جان کند خدا حسین را در کتاب
تغلیق حق الدین حکم فرمود که در کتاب ذخایر الاقام بود پس از این مجلس
رویت کرده که روزی غریب را در مسجد مدینه بارو الله که در این چنین

الغزالی

از نماز خارج شد و در مبارکت چون آمدن بان بود که در لفظ
در بار حاکمیت و اخبار بر سر سجده در پیشان او که نگاه حسن حسین
و حسن حسین را به لب و جبهه خود را در دست دست حسن حسین
بعد در نماز را با یکدیگر که در مسجد مدینه و در کعبه که در کعبه شد
جده و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و زینب بنت جعفر و ابی طالب و بنی هاشم
مشرق و غرب است و در راه فاطمه زهرا بهترین زنان عالمیان و جده الماتم
الزینب است و در هر دو نفر خود جده است و در پیشان این چنانکه در کعبه
ما از این سخنان بسیار خوشی شدیم و هر یک از ما یکدیگر ملطف شدیم
و زینب و حسن این نعمت را یکا آوریم حق تعالی از احدی کرد و امید بود که
و در دست همچون بر کوهاران و سزاران در دشمنان ایشان چون هر باره نگاه
کردیم هر روز که ملک بر صفات و در مبارکت آنحضرت جارش است
این خبر تعجب کرد که در کتب جهان الله آیا یکجای بناب بود که بر این شده
چون خود بنیم سوال کنیم که که شنیدیم که میفرمود که در قسم هر چه شما در
از آنجا بنما خواهد رسید بعد از من پس که آنحضرت زیاده تر شد و در دست
حسن را بر این است و حسین را بر این است بناب است که در دست و در دست
در دست و در دست حسن را بناب است و در دست و در دست حسن را بناب است
بناب را بناب است و در دست و در دست حسن را بناب است و در دست و در دست
هم سب که در او که این شنیدیم حسین را در لفظ غایب شد و در دست

کتابت
بیقراری

باده کربان چون مادر او را به نجاش دید از جابر بن جریج و در کتب است
با حسن خود چنانکه بگوید و گفت مادرش خدیجه را به سب که در دست
هر چند مادر او را در حال زاری و احوال بر سرید که او را از سر شد تا آنکه فاطمه
نیز بگریه و در آمد فرمود در فریاد و در سینه دل در دهنش آفریننده که در خوا
نیکو خدا دیده و از کربان که در اندام را در خنجر حکم را کتاب که در او را
یکی جده در دست که کس که در کربان آورده و در جبهه کربان را در حیات
دل جانان و در حسن جان هم که در آن حضرت امام حسین گفت از کربان
بزرگواران جده در دست کربان که با خنجر مبارکت جده از من ملل بهر سینه
و از بسیار تر در من بود و فاطمه خود و حاتم و کلاب که در کربان که جده
بزرگوار است از تو دل بهر سینه بهشت که گفت یا امام اگر چنین بهشت این
دامان برادر ام را بوسید و مرا بنویسید یا مادر دامن مرا بویکن و در بین
که از آن بود در آن حضرت فاطمه گفت ای مادر من تو را در دست خوشتر
بیا بروم که گفت ای مادر من تو را در دست در باره تو شنیدیم که میفرمود حسین
منی دانم حسین و هر که حسین را بخواند چنانست که هر که از سینه و هر که
جست دارد مرا دوست دارد و چنانکه کسی که تو در کعبه بود که در کعبه بود
صدرا که تو را شنید و مرا آواز داد که با فاطمه حسین را ساکت کن که کربان
دل مرا بدی آورد و ملک را که کربان او را در دست و در فرزند در کعبه که جابر
بود جده است از جبهه که تو خود بر فرستاد و در باز در دست و در او را

الغزالی

بر سرش شنید و گفت خداوند از من حسین را در دست می دارم پس دست و
دار و هر که حسین را در دست می دارد مراد او فرموده بود که در دست آن روز را
که برادران در برابر آنحضرت می بایستند و او حسن را بناب است که در کعبه
حسین را در زمین بران من که در جبهه او را در کعبه که در کعبه است و در کعبه که در کعبه
جواب داد که در دست و در دست جده که در دست و در دست حسن را
و در کعبه که در دست و در دست جده که در دست و در دست حسن را
لعین او را در زمین زند و در دست و در دست و در دست که در دست که در دست
این و از کعبه که در دست و در دست جده که در دست و در دست حسن را
مادر و فرزند و در دست و در دست جده که در دست و در دست حسن را
مبارکت تو در دست که در دست حسن را که در دست کربان و فاطمه و در دست
سجده شد این بناب است که در کعبه که در دست و در دست فاطمه و در دست که در دست
بگوشه رفیع الاطراف این اطراف است پس رسول خدا فاطمه زهرا و حسین را در دست
سر و از دل بر در در کعبه که در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
بگوید که در کعبه که در دست و در دست حسن را که در دست و در دست حسن را
جواب سلام او را داد پس جده که در دست و در دست فاطمه که در دست و در دست
خشنی و دل در دست و در دست حسن را که در دست و در دست حسن را
و در دست که در دست و در دست حسن را که در دست و در دست حسن را
از حسین عیسی حضرت فرمود فاطمه که در دست و در دست حسن را که در دست

جان سپارم حضرت فرمود ای فرزندی چنین است مغرور و غرور دارم و از حق آن
ناچارم و تو را سپارم ای سرورم و در فراق دست پیراهن است این
اور و خط در راه با رفیق چون فاطمه زهرا را که نشسته و چای میخورد و برین
دار و دل چاره گشته و در این حال گفت آن مرد دل خوشه و از سرگشته و
آغوش خرابه گشته و بار و بار فاطمه را گفت ای برادر من و در میان فاطمه و من
با تو سرافراز نیست و نه دست حضرت فرو که در میان فاطمه و من است که گفت
و برادر را که سپاس فرمود که برادر من است و از فاطمه بفرمود که در اندک
چه معاصی که باید مرا جدا سازد حضرت فرمود که تو را در میان فاطمه و من
و خط فاطمه را که در راه است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
دست که در دست حضرت است و در میان فاطمه و من است که در راه است
فرو خط فاطمه را که در راه است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
همراه است دست حضرت است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
که در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
سکه فرمود بخور و در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
خدا کرده و دیگر آنکه در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
میگفت که من را از او پس فرمود و از میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
چون بود چاره نقد بخت و در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
بالین او برخواست و در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که

الان

از آن حضرت که در فراق دست پیراهن است و در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
یاقوت که در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
مبارک که در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
عینک که در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
برادر که در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
یعنی که در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
که در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
رو است که در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
یکت زمان که در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
و گفت تو را هر چه از دست مرا کن که در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
چون گفت حضرت هر دو دست رفتا گفت و میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
برادر که در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
بدون میروم و هر چه خدا خواهد که در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
و چون خبر داد که حضرت که در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
تا هر جا که در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
و شایعین برادر منم و در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
نمودند و من این چند روز را نموده و در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
خدا بر تو تمام کردم و در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که

۲۴۳

عاجه

پرسید که چرا مانده و نزد من ای کاش که در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
در خوانده و در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
چشمش شعله و عتاب او نمود که این چه شرف است که بر کار کرده است
در خوانده و در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
طلبید و چون چشمش مانده و در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
نخواست که اگر کند و این را که در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
بنیاد شدت اباس که در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
نرم مانده و در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
این را که گفت تو را از میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
بسیار رو که چو شکست و خون بر دلش جاری شده و از سرگشته و از این معاصی که
اگر و چون این خبر رسید و در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
طلب چون مانده و در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
میگفت آن ملعون خوش شده و از میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
مانده و در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
منم که در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
کنند و از میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
پس از فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
پایان مد و در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که

شعر

از سرگشته و از این معاصی که

سجانه خود که در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
خونم کسی در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
مانده و در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
گفت تو که گفتی منم مسلم این عقول که در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
انعت من بر کوشش طوطی چون او نشنخت او را که میزد و در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
بجا آورد و آنکه بلال پس طوطی بجا آمد با نایب حجاز و در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
مطعم کردید و بجهت خوف و طمع خبر او را باین زیاده رسانید و آن ملعون و عدا
کسی را که در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
که طلب و در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
چند نفر از عین را در رکعتی رسانید چون آن حضرت از این شجاعت
دید از این زیاده و طلب و کبر و تقاضا و زیاده و شجاعت و در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
مرحمت حق را که در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
آتش را آن اخرو و در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
روزد که لب و دندان مبارک او را افکند و مردم بر سر با صاف را که در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
و چوب میزدند تا که در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
است و ملکات با عدا و در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
تا که در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که
و دیگر بر لب مبارکش زدند و در میان فاطمه و من است که امده و از سرگشته و از این معاصی که

۲۴۵

سباحت ایشان از حد گذشت در مقام جوهری که هر چه هست بخود
 مسلم این عقل بنویسند و سدا و اگر کسی است با جمیع از آن که از کوفه
 آمده بودند بوشمار روانه نمودیم و مسلم گفت که هرگاه اهل کوفه بیعت من ننمایند
 کردند مرا حاکم کن که روانه انصوب بنوم و مسلم روانه شد و در راه
 از امور مکرر و دیدن حضرت حضرت رجعت نمود بعد از حکایت حال فرمود
 که باین رسول الله عم اگر خبر رسید من دیگر را بفرستم مسلم این عقل گفت باین
 رسول الله هزار جان من فدای تو باشم و خنجر را دیدم بر من نوازیدم و ترسیدم
 که دارم است مبادا تو را نه بینم که الله رب العالمین که با دیگر حال تو را دیدم
 پس از در گذر گریست و حضرت بزرگ است بعد از رفتن و اهل و عیال و خدای
 و او را کرد و بر او نیز پس از رفت هر روز است بعد از رفت و او را پس
 با خود برد و در غرض از قسطنطنیه خبری که فتنه قضا را دلبلان راه گم کرد و فتنه
 تمام شد از تنگی هلاک شدند و مسلم بهر شرف خود را کوفه رسانید
 و در خانه مختار این عجبده نقی فرود آمد و مجلس از وقایع در خانه بر آن معلوم
 است که چون خبر در نزد مسلم بدوستان که در رسیدن حال شده بود فرج
 فرج متروا و می آمدند و مسلم نماند با لام حسین علیه السلام نوشت که مردم کوفه
 بشمار حجت دارند و چندی برادر کسین شما بیعت کرده اند اگر این صورتی است
 یادید مناسب است و چون این خبر گوش برید پسید بمن خبر بشما ملین
 چند عید است بلکه که حاکم بصره بود حاکم کوفه کرد و با نوشت که فتنه که در آنجا واقع

چهارم مسلم

لک

شده فرودشان و مسلم را گرفته بر این اجرت آن طعون بسیار
 نهاده چون بگویند که کوفه رسیدن فتنه کرد و تا هر ساعت از شب
 گذشت عاصمه بسیار بر سر دروازه خود را بسته با گوشت و پوستی داخل
 کوفه شد و مردم را مظهر آن بود که حضرت لام حسین علیه السلام
 فرج فرج استقبال می آمدند و در کام او را بسیار پسیدند و سلام علیک باین
 رسول الله می گفتند و آن طعون جوهر سلام ایشان را میداد و در چشم
 بود و ناگفته پاره را در لاله رسیده و همان که حاکم آنجا بود از شتابان
 این زیاده در راه کشید و مردم از آمدن این زیاده خائف شدند و فرادین را
 و حضار بزرگان تحوایف بیعت کردند و مردم گفت مسلم بهر جا باشد من
 و عمام نشود چون و مال و بر سر حلال خواهد بود و مسلم از این سخن
 بهر سبب و از خانه مختار بجا آمد این بوده همان شدند و شعیان در میان
 با او بیعت کردند و این زیاده هر چه خوب است که از احوال و طبع خود داشته ناگفته
 معنی قتل خود را سه هزار و بنا را داد و بنزد مسلم این عو سجده کرد و اندوخت
 شد چون شنیده بود که مسلم این عو سجده از مردم بیعت بگرفت بچه مسلم
 او رفته با نواحی جیل و مکر و کرب و در طهارت خلاص تسلیم نمودن از او را فریب
 داده آن ساده لوحی که دروغ او را حلی بر حدی نمود از او بیعت گرفته
 قسما را خطبه خود که افشار این سیر تا بداد و از آنجا است او بر دروازه دروازه
 مطلب این زیاده میداد و از او و این زیاده را به جوار خود در دروازه

۴۲۴

این عو سجده از مردم بیعت بگرفت بچه مسلم

او نه که برود و در غلامان کافران هجوم آوردند او را کشتند و در روزی که
این بیعت را در پیشتر سوخته کرده و او را سر داده و دل پر درو برکشید و از
دیدن حق بیعت حسرت بسیار بدیدند این مجلس این مردان گفتند
سلام چه کار کنی آن ملک که در این روز و در این مجلس این بیعت
گفت که من بیکه نه نیست بلکه بیکه سپهرم حسین است و احباب
که بیکه کم که در میان منافقان خنجر در روز زیارت جسد جوشده
و این جانب بر آن اسرار که سرانگشتند کسی نیست بدو رود و گو
که بدو را در روزی که در زیارت بر فو که در جنگ و جسد بر تنانید که
پیش آن جانمنند که بدست از احوال ایشان بیعت از در سر کشید
پس آنکه در ظاهر برادران ملعون آوردند و اکثر احباب که در روز حضرت
بودند و شکی بر این جناب غالب شده و آنکه در ضعف است بر دل
داده او را آسب ندانند که تا آنکه این حسرت تر می شده و غلام
مرد که قلع آید بر او آورد و چون خواست چنان قلع بر خون
آن رب را بخت و تب و تب که آورد و در روز سیم و در روز سیم
رخت گفت که ای الله که با مقدر نشد که از تب دنیا با شام پس این
نیک او را طمس بد و سلام آورد سلام کرده گفت چه سلام نکرد سلام
گفت سلام سلام نمی بینم اگر ترا شنید و اگر شنید سلام نخواهم کرد این
نیک گفت البته تو را خواهم گفت و او سلام نکرد و خواهم گفت که

الان

سراپشتی در غار تو و در روز تو که کشت این نیک را این حرف بر شفت
و سخنان چند گفت که بر امامان حق خروج کرده و فتنه در ایام انداخت
مسک گفت اینها را معاویه و یزید کردند پس آن ملعون منکر گفت
بجست از این زمین و منکر از امام حسین و خلیف و مسلم بر این بیعت
کرد که در این شهر خنجر در روز تو که در شمشیر و زره را بر فو که در
او این و حسرت تمام آنکه سر بر آبشام خود بیند و فتنه و در جسد را از
این نیک که در میان سید و کن و حیت که در کوه با ما حسین علیه السلام
بوسه زدن را در روز و این صوب که در کوه فیان را و فتنه است و از خوانه
خنجر در حسرت بیرون یکا که بر حسرت را با بر کرد و ندانست که پس
این نیک که این حرمان را طلب که در سر و خنجر فتنه بود و گفت سلام
یاد چه بر دفتر رسان و بدانش که بر این نیک را آن ملعون را و ایام آورد و سلام
در انار راه زبان پس گفت ای الله و در حضرت رسالت پناه حاضر
نمود و در کشت رتبه افروخته و پنهان بود و القوم بر در کار و تو حکم
کن میان ما و میان این قوم که ما را خنجر و او زد و در کشت و او عود
خود فتنه و در پس آن لعین بدکار آن اتفاق چنان را بر این نام بر شمشیر
کرد و جسد بر طهر او را بر نیز انداخت بر نام تو در فتنه و شمشیر بر این علیه السلام
و بر کشته و مجلس فتنه بر زبان دین ملعون است که در طلبا و در صبا بر سران سلم
نیک تر از بدست و بسیار حکم و زنده گشت و قانع آن در طهر صبر و شمشیر

از احوال ما و میان سید و کن که کوه را در در کار است که گفت شمشیر
بر یک که سر از احوال که کوه را در در کار است که گفت شمشیر
خنجر بر یک که شمشیر بر در شمشیر لاجمین علیه السلام از نور ظلمت
مرد در میان ملت جسد در کشته و فتنه با این جاسوس بد و او را در
این خلیف علیه السلام حضرت لاجمین علیه السلام شمشیر را می چون این کشت
رشته بد و در دست بر سر خود و فتنه بر آورد و گفت و در کشته و او را در
بیا بر این انداخت و گفت که او را در کشته و او را در کشته و او را در
در کشته و او را در کشته و او را در کشته و او را در کشته و او را در
کن را می این نیک را بر مقاره که بر جان که در میان الله ظلمت را با جاسوس
پس سر خود که در کشته و او را در کشته و او را در کشته و او را در
که یک از کشته و او را در کشته و او را در کشته و او را در کشته و او را در
نیک بر دو کشته و او را در کشته و او را در کشته و او را در کشته و او را در
کشته و او را در کشته و او را در کشته و او را در کشته و او را در کشته و او را در
خود بر کشته و او را در کشته و او را در کشته و او را در کشته و او را در
طفا و دست این شمشیر را با کشته و او را در کشته و او را در کشته و او را در
قسم دادند و گفتند که تو را در راه رضی پس بر این لاجمین علیه السلام را در
در دست و آن ملعون که در طفا و دست این شمشیر را با کشته و او را در
و هزار و بیار داد و در در کشته و او را در کشته و او را در کشته و او را در

در برده و آنکه فتنه اند و در کشته و او را در کشته و او را در کشته و او را در
پیش آن را نماند و در کشته و او را در کشته و او را در کشته و او را در
دید و جاسوس را در کشته و او را در کشته و او را در کشته و او را در
پس آن که در کشته و او را در کشته و او را در کشته و او را در کشته و او را در
بخت و کشته و او را در کشته و او را در کشته و او را در کشته و او را در
از بر صبا جان موقت و کشته و او را در کشته و او را در کشته و او را در
و جاسوس را در کشته و او را در کشته و او را در کشته و او را در کشته و او را در
با اتفاق خود که در کشته و او را در کشته و او را در کشته و او را در کشته و او را در
چون آن حضرت را شمشیر کرد و در کشته و او را در کشته و او را در کشته و او را در
مغول لغارت کرد و بداند و فتنه و او را در کشته و او را در کشته و او را در
با اطفال سر و بر این نیک را بر مقاره که بر جان که در میان الله ظلمت را با جاسوس
پس آن که در کشته و او را در کشته و او را در کشته و او را در کشته و او را در
و از خون علف بدن نماند و فتنه و او را در کشته و او را در کشته و او را در کشته و او را در
که در روز از کشته و او را در کشته و او را در کشته و او را در کشته و او را در
نیک و در دست و کشته و او را در کشته و او را در کشته و او را در کشته و او را در
پس آن که در کشته و او را در کشته و او را در کشته و او را در کشته و او را در
دل یک که در کشته و او را در کشته و او را در کشته و او را در کشته و او را در
شدند و در کشته و او را در کشته و او را در کشته و او را در کشته و او را در

کتابت
Kiln
مسم

انوال

سخن لایق لایق کسی که لا ینان خوراکش بسن مخصوصه
برندان بان گفت که باید مثل و بخور در گران پیش آن بگذارد و بپزاید
که ده پسر و بان مذکران زندان بان میان طریق پیش آن سکوت
نمود تا یک سال و این زیاده بریندیشتم که در آب هر یک که یک آب چهار
ساله و یک شش ساله بر می خورده و این بر می خوراید و هر آب در میان و در طبل
برش که فاخته بر داورا کوفت این زیاده که بر آن سلم در خانه کشت چنانچه
خانرا مقتول و اموال او غارت و خورشید آب بر آن برین آورده و چون
او بایشان فرستاده بود که بخورند و آب آن خورشید که بر آب برسد و فرستاد
گفت مجدداً بناله آب کوفت کویان به پدرش نامی فرستاد که در داورا
گرفتند و شمارا در آب کوفت و در آب کوفت کندان در طبل از آب این
سخن خشک و ندان برینش از اندر فرستاد و از آب کوفت و در آب کوفت
سخن که گفت این زیاده و طبل کوفت است و مجدداً کوفت است آن
خوف گفت باید مجدداً برود و هر یک چنانچه و بناله داده و هر یک
براه پیش آن کرده و در فاخته کوچ کرده و بر آب این میسوزد آن
طبل قدر راه فرستاد بر این نظر غایب شده و راه که کرده اند و جا
سوزان این زیاده آب مرا بر سر سبده اندر نزد این زیاده بر دنده و این
مگر و نیز تا یک سال و در زندان مانده و در میان آن که یک است برادر بزرگ
گفت برادر من فرستاده که که حرکت و شش که در آنست که هر یک در آن

از زمین و مفاصلت نماید چنانچه احوال خورا بنزدان بان بگویم شد چنانچه
 کند چون شکر زندان بان حاضر شد و فرمود بان کوزه آب نزدیکش
 گذاشت برادر کوچکتر گفت یا منکر تو غریب همه در نظر داشتند که
 مصطفی را رسول خدا میدادند که گفت چگونه نشناسم و ندانم و حال آنکه او
 من است شیخ در پیشش گفت یا شیخ انقرض علی ابن ربیع علیه السلام
 آنجا را رخصت است گفت یا چه قسم او است گفت که نظر این بزرگواران
 برادر همس کن گفت شما را چه نسبت با بن است گفت خدا را اقبال تا آخر
 نعلک و مشک و صندل که در پیشان میگردید و عذوق و زهره که در پیش
 جراتها و مثل و شیرینان به پیشش نشاندند و خدا را بن است و او گفت
 که این راه بغداد است برود و آنجا که شترش برادر ام بدید که شتر را به نزد
 و آنچه در این مخصوص این را با من معامله نماید بگفت نذر ام پیشش باز و عاگرد
 و برادر خدا من چون خود حق را و الله و حکم مقرب کی چون خدا
 که ایشان به پدر بر جسد بار و کر راه کرده اند آن شب هیچ راه فرستد معلوم
 که بنی نبرد و در شکر گذاردند و آنجا که شترش را و در سال خود که در روز
 آن درخت چینه و فرار کردند که کز آفتاب در دست چون به چشم رسیدن
 صومیت و جوان را در آن چینه دید چون شربت و هر که را شکرش چای است
 و سر و زنجیر خود که کشید و در راه از هیچ آبرغ نموده و زید و چینه بران
 کوفه چون که بگفت این شتر را زید سئوال کرد و از احوال ایشان پرسید که شتر

[illegible]

خواجه از خواب بیدار شد و از بر کسبیم را بیدار کرد و گفت در خواب
دیدم که چهارم در خدمت من در حلقه و عطار نشی و غلطه زبیرا و حسن بن محمد
شده بدشت که بلا بود چون افغان غریب و تو دهکار خود را مسلم دولت گوی
باران داد که این دو طفل خود را دیوانه دشمن گذاشتند مرا گفت که خود را بفرست
ما خودت آمد از بر کسبیم گفت بگذر که من هم این خواب را دیدم پس هر
یکم روان یکدیگر کرده و فریاد و اوج و ادعا و واسل هر آورده که از ناله و پند
شسته بیدار شدند و گفتند که هر یک که این افغان صحبت در این وقت
در خانه داشت بر چو آن زن زین خورست که پنهان کند حال پند آخر آن ملعون
بر خورست و حال روشن کرد و یکدیگر در آن خانه و بر آن دست و در کرد و یکدیگر
ادعای خود و بر هر یک یکدیگر تها لند و ادعا بیکدیگر پند کسبیم که نشاء یک بیدار و
فصلی است که خود گفتند بستم پس آن مسلم آن ملعون گفت و در عیال
و در آن دگر نامش شاه رخا و مرغ در سراقه چه جایزه بر نماند و طاعت نامه
از این بقا حاصل شد با طالب التوق و الافاق محمد اضر حاکم فان
التوق معوم الزرق بسوا الملبس الطیله و طایر الزرق بسوی مرغ و مردم پس
یک را طایفه برادریشان از دهقان طایفه بر صورت خود را که کو باج از ایشان
و خود از آن غریب و دلاش چار شده و نماند و زمان نماند
و یکدیگر از ایشان با یکدیگر است و در را معقل نیست آن زن چاره هر در
و باران و غلامه که چون عیال چه عیال خط بر خورست و در با چه عیال

سفر آخرت از سر بسته کرد و چون دست مسخرش گریان از خوب پدیدار گردید
فرمود در این محبت در خوب دیدم که چند برین محو گردید در میان آن که گمان
بود این که پشتر محو بگره کمان دارم که فاعل من پس بنشیند پس چشم
گفت که نشسته بدین محراب و ملاطفت استقبال داده اند و ظاهر روح تو را کشند
سحر کن که مشرب نرود اما ظاهر کن که اگر آسمان نازل شد و مشرب نشد باز آورده چون
نشیند نوز و نرود در آن نشسته کرده به آسمان درود و از حق فراخ مسیح شده
که چون ظاهر این آسایش و سخنان بر نشسته آید از ناله بر آورده پس عرض کرد میانه
سخنان شعر عرک که میگوید حضرت فرو و دیگر میگوید که مرا با این سرورین آورده
پس بگوید در آن گفت و در بختگاه از خدا خواسته و نشسته نوز این یکی خواند و بگوید
حضرت فرو و دیگر که او را در خانه بخواند اما با این نیست که بگوید که نوز خود میگویم
چون خوب دیدم که پدرش بگوید خدا در میان چندین هزار را که از خدا خوب است
فرد خدا را خوب است و ظاهر این مطالب و از جانب جبرئیل بر او نازل شد
پس در آنجا که از اهل این شمشیر را و از سر که نشسته کرد و از آن شمشیر که بر سر داشت
پس این که نشسته که نشسته نگاهه ظاهر این مطالب بگوید و در آمدن با ظاهر و بگوید
خوار است که دست خود را بدین شمشیر و بدین دست چو پادشاه و ادانت را نیز
قطع کرد پس این نام حسن بگوید و در آمدن پس نیز بگوید که از سر که نشسته شد و از خدا
دست راست که برین شمشیر است و در پیش نظر که در این مطالب بگوید که از سر که نشسته شد و از خدا
خوار باشد پس در این عرض کرد خوب خدا را که نشسته پس عرض کرد و در این

انجمن

[illegible]

سفر

ششمین کراشت را شگفته قتل برادر هم که است پانچام برادر دیگر که در وقت قتل خود
فرموده و الا آن کس که نظر بر افغان دست چپ من خفا بود که برادر خسته این
جسم است و دشمنان در صحبت من خفا تو خود را بود و اگر بکشند و بمنزل
مرجعت کجی کیفیت را از من از زبان افغان می شنود

الخدمات التي أحل أجابته في

[illegible][illegible]

[illegible]

20

[illegible]

که گوشت خرد و شستم این آب را می نوشید و ملاحت حسن الله غافر حق تعالی و ان
الظالمون و کسب الله بن ظلم او منتقلب بقبول نعم حقان کرد و گوشت خدا غافر است
از هیچ گناه بیکست ظالمان و دزد و دیکه که ظالمان جا نگاه خود را بپست که چه بد
عاقبت و یک از این هر که بر دیگر راهم در ملافتش کرد و بد و آید دیگر برود
و دیگر آن حکایت نموده که بر بزرگوار و خوب و دیکه که حضرت رسول با آن حضرت
عیسی با آن حضرت اند نگاه حضرت رسول و در از میان است عیسی بن
حذوئیس بسیار و در نمود و آنکه عیسی خطاب کرد که این مرد و دختر است
و در میان خودم خدا از او بخشنود و با بر بیدار سپدار از آن خوب و در حضرت
که فردا از آن شهر بخون خوشبخت این بزرگواران حاج و در این مجلس پنج هزار
کس از آنجا حین که سر ایشان شد را بر بر سر کرده و دزد و بپست و در از بر سر آن
بر بند و اگر کرده و از این القادین را در غل و در خور کشیدند و در نزد یک و در
کشیدند و نیزه که سر مبارک آن حضرت بود بر زمین پسند و اگر که در کسب بیام و در
بر آن چون نفرش بر سر حضرت و شکا و دیکه که نو خطی از زمین تا باستان ساحل پس
بهر بر دل و شکا و در بر آرد و که شکا کشید و انگار کشید و آن کسب این
بها جزین در غل و در بخیر کسب کشند و از انواع مرآتیم و بحسب چهار از و دشمن
رفت و در این سر بزرگ از زمین و این بار که از فرزندان او است حضرت
بزرگ است این چنانست و کسب گفت این حکایت که در کسب حضرت عیسی
گفته اند که کسب حضرت خدا را شکا و اگر کسب را حاضر و زار و در او را بد و از

[illegible]

٢٠٠٠

خدا در پیش پادشاه صورت تو خجالت می کشید و ما کمتر از اینست که ستم و بیاداری کنی
بر او درم حضرت امام زین العابدین بهر از این است و بعد چاهمه را شربت گفت
بر او درم چاهرب گفت و طاقت نایب کار ندارد از موعظه اگر گفت اینجا هر یک سگ شت
تو بفرست تا درم خجالت گفت البته او بهر است زیرا که من اگر در خجالت بودم و حضرت این
را بطالب است و او بهر است و دیگر کار است گفت پس اگر او را درم خجالت است
پایم کرد و تو را چاهرب را بر او درم خجالت و او را سگ شت گفت و او را که باقی
است خجالت خود را با نایب رسانید چون سگ شت خطاب را با دوش می کرد و سگ شت
گفت خجالت را با نایب می کرد که خجالت را با نایب و او را سگ شت و او را سگ شت
از او خجالت کن چون این خجالت خجالت امام حسن علیه السلام سگ شت می کرد و او را سگ شت
گفت که تو خجالت کن امام حسن علیه السلام گفت که تو خجالت کن و او را سگ شت
نمایند که از این حالت از زبان خود می شنید چون در این خجالت بود و او را سگ شت
بر او درم سگ شت آن حال دیدم و او را سگ شت و او را سگ شت و او را سگ شت
خجالت کن و او را سگ شت و او را سگ شت و او را سگ شت و او را سگ شت
و خجالت کن و او را سگ شت و او را سگ شت و او را سگ شت و او را سگ شت
حضرت خوانم نمود و او را سگ شت و او را سگ شت و او را سگ شت و او را سگ شت
خجالت کن و او را سگ شت و او را سگ شت و او را سگ شت و او را سگ شت
هرگاه و او را سگ شت و او را سگ شت و او را سگ شت و او را سگ شت
و او را سگ شت و او را سگ شت و او را سگ شت و او را سگ شت

و در بعضی که به طایفه آریه و غیرت دارند و معتقدند که از دین حضرت ابراهیم علیهم السلام می باشند

[illegible]

[illegible]

در علمای این اثر

و بعد از این سبب باز ناله و فریاد ایشان بگوش ایشان برسد و گفتند که این ناله
از کس است و جواب از این حرکت به حرکت شد و گفتند و حرف می‌آوردند
روضا اتفاق افتاد و خبر از سرخ و عالم بهر سبب که جهان تاریک شده و هیچ کس
و کلید هر در بسته نیست که در دریا و سخن تازه می‌خیزد و سرخ در آسمان بسته
و مردم کمان کردند که عذاب نازل شود و باخت نمودارند و در برگ نام فرین
عابدین از این سبب چون خون طغی می‌کنند او بر این سبب خوش از زمین برزق
خوش می‌رسد و از این سبب که خانه و کمان خوش و غریب از این سبب که کمان
و این سبب که ناله و در چرخان بر زمین زنده و طوفان بر آسمان رخسار می‌رسد
بود آن خبر چون بهر آتش می‌ماند که در آتش نماند و نماند و نماند و نماند
در رحم که نماند و چون نماند و نماند و نماند و نماند و نماند و نماند
چون نماند و نماند و نماند و نماند و نماند و نماند و نماند و نماند
که کمان خبر از دامن جلال جهان آفرین رسیده است از حال که بر برداشت
و از کمال او در دست هیچ و نماند و نماند و نماند و نماند و نماند و نماند
انجام خدا نام به خراب کند و حمد لله الذي اجل محبتنا
بصاحب المصيبة التي به والصلوة والسلام على محمد البعوض بالانصبة
الحكمة وعلى آباء الامامة وعلى انبائنا امامنا الامامة حضورنا على و هم
معه و بعد از این سبب که نماند و نماند و نماند و نماند و نماند و نماند
التماح مشهور شبیه به نماند و نماند و نماند و نماند و نماند و نماند

[illegible]

کودک را که در این عالم است و در این عالم است و در این عالم است

فلا استعظم عليكم ما أنا بالقوة التي...

کنا حبیب طالع العیون و غیر آن منکر است بعد از آنکه از نیت و اگر کسی از
صدرین بادل اندوده لیکن بر درونش که بلا شک و در کتب نجیب باشد از حق
چون او را بدید بآن گفتا که در وجه نظر از این منکر است اسفل خست
و کشیدگی آن و لغو زمان را بوی خیمه افلا و چون حدیث جماعت
لام که شنیدند سر دایره بریند از خیمه بیرون آمدند چون کعب خون آلوده را دیدند
فریاد بر آوردند که در کسینا و ابله بطور چون ام کلثوم در بیت خود را بر سر برود
و دیگر است که میگفت و اجماع آنست که حسن و زینب که با حاتم در دوا و حجر را
که بلا شک و زینب خاتون گرفت این حسن و زینب که در خاک و دفن
غاطه که کشته شد از این خاک نشسته و احضار این یکدیگر جدا کرد و بدو دختران را
که بر سر کشیدند بکافران است یکم خارج شد و او را در محضر و دختران و بر سر کشیدند
و دیگر است از این در اینجا را در این کشته بودند کشته و سر و جفا خانه خوش
کشید در محضر و اینجا رفت از این خوش و زینب خان خطاب کرد که بجا
گفته آن کعبان را است را که کجا گذر نشسته شد غایت راه بخورده و چنانچه
نوجوان برادرش که نشسته در بیت بعد از آن خاک بر سرش زدن است
و ترا این سر و چنین کلکون زنجب بر جوی این صورت اندر سر و نسته
بود جهان و اینجا که کشته شد و او است که خون از او دیده بر سر آمد و
کثیر زینب که کشته شد و او را بخور از آن در بیت کرده اند و دلالت بر محبت
آن میکنند که سر دایره و در هر کس را و در وقت تقاریر بیت لام حسن چون

کتابخانه

77

77

الأصول

الأصول

[illegible]

درمان

[illegible][illegible]

تبریز

از در جبریل آمدند و گفتند که در کتب شریعیه و ادیان و کتب اطفال و تزیین و کوفه
باب ان خرافات و ان دوزخ و بهشت ان پیدا و اندام کثیف و جگر گرد و لب زرد و غایت
از کوفه که اگر در صدق یا در کوفه زکوة لایق اولاد و خلق خود
از دست و ان اطفال بیگم میگفت و در زمین بر خاکت زمان ابرو کوفه چون
شدند و حکما و زنان و دختران و مریدان کردند که در حدیث و کتب و ادب و علم
زین العابدین را دیده و که غلیل و اصراف و افغان بود و این سخن سخنان که از از
ام کثیف و و دیگران شنیدند و از خبر و طاعت را بسیار بداند و در کتب و ادب
و ادب و از بعد از خبرش از علم و بر خیزد و صورت خود را بجزر شنیدند و از خبر
چون اتم عقوبت و از ان صورت و در از میان خود و ان که در از ان
در ان شمار و ان را از ان که در ان میان که که شنیدند و در روز و ان
حیات و در ان که در ان میان و ان صورت و ان که در ان میان و ان صورت
که بر سر نرزه اگر در ان بیند و در میان انجا سر و انم و در ان میان و ان صورت
و ضعیف ترین مردمان بر اول خدا و ان ترغیب و ان ترغیب و ان ترغیب و ان ترغیب
چون زینب را نظر بر سر و در ان که در ان میان و ان صورت و ان ترغیب و ان ترغیب
بنا کرد و در ان میان و ان صورت و ان ترغیب و ان ترغیب و ان ترغیب و ان ترغیب
تخف کرد و ان ترغیب و ان صورت و ان ترغیب و ان ترغیب و ان ترغیب و ان ترغیب
از ان ترغیب و ان صورت و ان ترغیب و ان ترغیب و ان ترغیب و ان ترغیب و ان ترغیب
و ان ترغیب و ان صورت و ان ترغیب و ان ترغیب و ان ترغیب و ان ترغیب و ان ترغیب

יחזקאל

مساجد

五

1

تتم



Handwritten text in Persian script, heavily obscured by ink blots and stains. The text is arranged in several lines, with some words appearing to be 'ایف' (if) and 'و' (and). The bottom of the page contains a signature or name, possibly 'آخوند' (Akhund) and 'ابرا' (Abra).

